تفسیر موضوعیالمیزان

-----------------------------------------------------------------

ویرایش 77 کتاب جیبی از معارف قرآن در المیزان

**کتاب سی و چهارم**

 **مدینة النبی**

تأسیس جامعه صالح اسلامی

تألیف: سید مهدی امین

(تجدید نظر: 1394)

**بسم الله الرحمن الرحیم**

بسيار مى‏شود كه مردم، عملى را كه مى‏كنند و يا مى‏خواهند آغاز آن كنند، عمل خود را با نام عزيزى و يا بزرگى آغاز مى‏كنند، تا به اين وسيله مبارك و پر اثر شود و نيز آبرويى و احترامى به خود بگيرد و يا حداقل باعث شود كه هر وقت نام آن عمل و يا يـاد آن بـه ميـان مى‏آيـد، به ياد آن عـزيز نيـز بيـفتنـد.

اين معنا در كلام خداى‏تعالى نيز جريان يافته، خداى‏تعالى كلام خود را به نام خود كه عزيزترين نام است آغاز كرده، تا آن چه كه در كلامش هست نشان او را داشته باشد و مرتبط با نام او باشد و نيز ادبى باشد تا بندگان خود را به آن ادب مؤدب كند و بياموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهايش اين ادب را رعايت و آن را با نام وى آغاز نموده، نشان وى را بدان بزند، تا عملش خدايى شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد و مقصود اصلى از آن اعمال، خدا و رضاى او باشد و در نتيجه باطل و هالك و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدايى آغاز شده كه هلاك و بطلان در او راه ندارد(1) ... و

**« من به نام خدا آغاز مى‏كنم! »**

1- الـميزان ج 1، ص 26.

**فهرست مطالب**

**مقدمه مولف:**  صفحه: 5

بخش دوم: مدینةالنبی ( جامعه صالح اسلامی)

**فصــل اول: مدینه فاضله (وعده جامعه موعود در قرآن) 7**

**وعــده حكومــت صالحيــن**

**مجتمع صـالـح، وارث زميـن**

**جامعه موعود و مهدى موعود**

**مشخصـه يك جـامعه صـالح**

**جامعه صالحان : وارثان نهايى زمين**

**فصل دوم : زيربناهاى جامعه صالح اسلامى 11**

**فطرت و اسـلام، دو زيربنـاى جامعه صالـح**

**نقـش انـبيـاء در تشـكيـل جـوامـع صـالـح**

**نقــش تـوحيـد در تشكيـل جـامعـه صـالـح**

**نقش اخلاق و تقوى در جامعه صالح اسلامى**

**تعـليمــات جــامعـه صـالـح**

**فصل سوم : مهاجرين و انصار 18**

 **تشكيل‏دهندگــان اولين جامعــه صالـــح**

**مهاجرين اوليه و تشكيل اوليـن جـامعه صالح اسلامى**

**سازندگان اولين جامعه صالح**

**چه كسانى در سخت اولين جامعه صالح نقش داشتند؟**

**بـهتـريـــن امـــــت**

**امــت محمـــــد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله**

**امـــــــت وســـــط**

**مدنيتى كه اسلام به ارمغان آورد**

**حالات مسلمين اوليه**

**الذين آمنـوا در قـرآن**

**طبقات اوليه مسلمين صدر اسلام**

**تابعيــن بـه احسـان**

**برادر خواندگى: برقرارى ولايت بين مهاجريت و انصار**

**نـسـخ ولايـت در ارث، در بـرادرخـوانـدگى**

**دارالاسلام: تقسيمات جغرافيايى ايمان و كفر**

**آن روز دو ســرزمـيـن وجــــود داشــــت**

**زنـــــان مــــهــاجــــر**

**شرايط بيعت زنان مهاجر**

**فصل چهارم : بحثى در جامعه اسلامى 35**

**اجـتـمـاع از نظـر اسـلام**

**اتحـــاد و سـازگــارى در جامعــه اسلامـى**

**رابـطـه فــــرد و اجـتـمــــــاع در اســلام**

**ضـامن اجــرائـى احكـام اجتماعـــى اسـلام**

**دوام روش‏هاى اجتماعى اسلام**

**تأثير روش‏هاى‏اجتماعى‏اسلام بر جامعه انسانى**

**ابراز صلاحيت اسلام براى رهبرى جامعه بشرى**

**اخـتـلاف شـعارهـاى اجـتماعى اسلام بـا غـرب**

**هــدف جامعه متمــدن امــروز**

**علت سازگـار بـودن تمـدن غـرب بـا ذائقـه مردم**

**نقـدى بر روش پيروى از اكثريت در اداره جامعه**

**تـفـــرق در امـــت اسـلامـــى**

# مقدمه مؤلف

اِنَّــهُ لَقُـرْآنٌ كَـــريــمٌ **« اين قـــــــــرآنـى اســت كــريـــــــــــم! »**

فـى كِتــابٍ مَكْنُـــــونٍ **« در كتــــــــابـــــــى مكنـــــــــــــــــــــــون! »**

لا يَمَسُّــهُ اِلاَّ **الْمُطَهَّـــروُنَ « كه جز دست پــاكــان و فهـم خاصان بدان نرسد! »**

 **(77 ـ 79/ واقعه)**

**اين كتاب به منزله يك «كتاب مرجع» يا فرهنگ معارف قرآن است**

**كه از «تفسير الميزان» انتخـاب و تلخيـص و بر حسب موضوع، طبقه‏بندى شده است.**

 در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن كريم در تفسیر المیزان قريب 77 عنوان انتخاب شد که هر يك یا چند موضوع، عنوانی براى تهيه يك كتاب در نظر گرفته شد. هر كتاب در داخل خود به چندين فصل يا عنوان فرعى تقسيم گرديد. هرفصل نيز به سرفصل‏هايى تقسيم شد. در اين سرفصل‏ها، آيات و مفاهيم قرآنى از متن تفسيـر الميــزان انتخــاب و پس از تلخيص، به روال منطقى طبقه‏بندى و درج گرديد، به طورى كه خواننده جوان و محقق ما با مطالعه اين مطالب كوتاه وارد جهان شگفت‏انگيز آيات و معارف قرآن عظيم گردد.

 تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از 21 جلد قبلی است.

 در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به 22 رسید. در قطع جیبی نیز چند بخش از هر کتاب اصلی، عنوان یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به 77 جلد رسید.

 کتاب حاضر یکی از 77 جلد جیبی است که برای احتراز از تکرار، مقدمه ها و فهرست عناوین موجود در کتاب اصلی، در آن تکرار نشده است.

 ... و همه توفیقاتی که از جانب حق تعالی برای تألیف این کتاب به بنده خود داده شده، ثواب و توشه راهی است که روح پاک و مقدس علامه طباطبائی بزرگوار به امت اسلام در سراسر جهان پخش کرده است. روحش با فاتحه ای از صمیم دل همه مان شاد باد!

 و نیز... همسر مهربانم که در آخر این سالها روحش به مهمانی خدا رفت، سال های طولانی یار راه متحمل من بود... سائل فاتحه و یاسین است!

سید مهدی ( حبیبی) امین

بخش اول

**مدینةالنبی**

 جامعه صالح اسلامی

**فصل اول**

**مدينه فاضله**

**وعده جامعه موعود در قرآن**

# وعده حكومت صالحين

«وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ امَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى‏الاَرْضِ!» (55 / نور)

اين آيه وعده جميلى است كه به مؤمنين، آن‏ها كه عمل صالح هم دارند، متوجه است. به آنان وعده مى‏دهد كه به زودى جامعه صالحى مخصوص به خودشان برايشان درست مى‏كند و زمين را در اختيارشان مى‏گذارد و دين‏شان را در زمين متمكن مى‏سازد و امنيت را جايگزين ترسى كه داشتند، مى‏كند، امنيتى كه ديگر از منافقين و كيد آنان و از كفار و جلوگيرى‏هايشان بيمى نداشته باشند، خداى را آزادانه عبادت كننـد و چيـزى را شـريك او قـرار ندهند!

خطاب در اين آيه به عموم مسلمين است، كه در ميان آنان هم منافق هست و هم مؤمن و مؤمنين ايشان نيز دو طايفه‏اند: يكى كسانى كه عمل صالح مى‏كنند و يكى آنان كه عمل صالح ندارند، ولى وعده‏اى كه در آن آمده مخصوص كسانى است كه هم ايمان داشته باشند و هم اعمالشان صالح است.

آيه مورد بحث از مردمى خبر مى‏دهد كه بعد از ارث بردن زمين، اجتماعى صالـح تشكيـل مى‏دهند.

بدون شك آيه شريفه درباره بعضى از افراد امت است، نه همه امت و نه اشخاص معينى از امت و اين افراد عبارتند از كسانى كه مصداق «الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ،» بوده باشند.

##### مجتمع صالح، وارث زمين

مراد از خليفه شدن آن‏ها در زمين نظير استخلاف نياكان و امم گذشته اين است كه اجتماعى صالح از آنان تشكيل دهد كه زمين را ارث ببرند، آن طور كه نياكان و امم گذشته صاحبان قوت و شوكت ارث بردند و اين استخلاف قائم به «مجتمع صالح» ايشان است، نه به افراد معينى از ايشان، هم‏چنان‏كه در امت‏هاى قبل از ايشـان قـائم بـه مجتمـع بود.

مراد به تمكين دين مرضى آنان در زمين، اين است كه دين پسنديده ايشان را پاى برجا دارد، به طورى كه اختلافشان در اصول و سهل‏انگاريشان در اجراى احكام و عمل به فروع آن، متزلزلش نسازد و همواره اجتماعشان از لكه نفاق پاك باشد.     مراد به تبديل خوفشان به امنيت اين است كه امنيت و سلام بر مجتمع آنان سايه بيفكند، به طورى كه نه از دشمنان داخلى بر دين و دنياى خود بترسند و نه خارجى و نه از دشمنــى علنــى و نه پنهانى!

مراد به اين‏كه فرمود: خداى را عبادت مى‏كنند و چيزى را شريك او نمى‏گيرند، همان معنايى است كه لفظ به طور حقيقت بر آن دلالت كند و آن عبارت است از اين‏كه اخلاص در عبــادت عموميت پيــدا كند و بنيان هر كرامتـى غير از كرامت تقوى منهدم گردد!(1)

1- الـميـــــزان ج: 29، ص: 217.

##### جامعه موعود و مهدى موعود

«وَعَدَ اللّهُ الَّذينَ امَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُواالصّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى‏الاَرْضِ!» (55 / نور)

خداى سبحان به كسانى كه ايمان آورده و عمل صالح انجام مى‏دهند وعده مى‏دهد كه به زودى جامعه‏اى بر ايشان تكوين مى‏كند كه جامعه به تمام معنى صالحى باشد: از لكـه ننـگ كفــر و نفــاق و فســق پــاك باشد، زميــن را ارث بــرد، در عـقايــد افـراد آن و اعمالشان جز دين حق چيزى حاكم نباشــد، ايمن زندگــى كنند، ترســى از دشمنــى داخلــى يا خارجــى نداشتـه باشنـد، از كيد نيرنــگ‏بازان و ظلــم ستمگران و زورگـويــى زورگـويــان؛ آزاد باشنــد!

و اين مجتمع طيب و طاهر با صفاتى كه از فضيلت و قداست دارد هرگز تاكنون در دنيا منعقد نشده است و دنيا از روزى كه پيامبر گرامى اسلام صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مبعوث به رسالت گشته تاكنون چنين جامعه‏اى را به خود نديده است، لاجرم اگر مصداقى پيدا كند، در روزگــار مهدى عليه‏السلام خواهــد بود، چون اخبار متواتــره‏اى كه از رسول خـدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و ائمه اهل‏بيت عليهم‏السلام در خصوصيات آن جناب وارد شده از انعقاد چنين جامعه‏اى خبر مى‏دهد، البته اين در صورتى است كه روى سخن را متوجه مجتمع سالم بدانيم، نه تنها حضرت مهدى عليه‏السلام ! حق مطلب اين است كه:

ـ اگر واقعا بخواهيم حق معناى آيه را به آن بدهيم، (و همه تعصبات را كنار بگذاريم،) آيه شريفه جز با اجتماعى كه به وسيله ظهور مهدى عليه‏السلام به زودى منعقد مى‏شـود، قـابل انطباق با هيچ مجتمعى ديگر نيست!

در روايات اسلامى، عياشى از على‏بن الحسين عليه‏السلام روايت كرده كه وقتى اين آيه را تـلاوت مـى‏كـرد، فـرمـود:

« ايشان، به خدا سوگند، شيعيان ما اهل بيتند، كه خدا اين وعده خود را در حق ايشان به وسيله مردى از ما منجز مى‏سازد و او مهدى اين امت است و او كسى است كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏ و‏آله درباره‏اش فرمود:

ـ اگر از دنيا نماند مگر يك روز، خدا آن روز را آن قدر طولانى مى‏سازد تا مردى از عترتم قيام كند، كه نامش نام من است، زمين را پر از عدل و داد كند، آن‏چنان‏كه پر از ظلم و جور شده باشد!»(1)

1- الـميــــزان ج: 29، ص: 224.

##### مشخصه يك جامعه صالح

«اَلَّذينَ اِنْ مَكَّنّاهُمْ فِى الاَرْضِ اَقامُوا الصَّلوةَ وَ...!» (41 / حج)

اين آيه توصيفى است از مؤمنين صدر اسلام، عموم مؤمنين آن روز، بلكه عامه مسلمين تا روز قيامت! خصيصه‏اى كه در آيه ذكر مى‏شود، خصيصه هر مسلمانى اسـت، هـر چنـد كـه قـرن‏هـا بعد بـه وجـود آيـد، يـعنى:

ـ «... همان كسانى كه اگر در زمين استقرارشان دهيم، نماز به پا كنند و زكات دهند و به معـــروف وادارنــد و از منكـر باز دارنـد و سرانجــام همه كارها با خداست!»

پس طبع هر مسلمان، از آن جهت كه مسلمان است، صلاح و سداد است، هر چند احيانا بر خلاف طبعش كارى بر خلاف صلاح انجام دهد!

مراد به تمكين و استقرار آنان در زمين، اين است كه ايشان را در زمين نيرومند كند، به طورى كه هر كارى را كه بخواهد بتوانند انجام دهند و هيچ مانعى يا مزاحمى نتوانـد سد راه آنان شود.

در توصيف آنان مى‏فرمايد: يكى از صفات ايشان اين است كه اگر در زمين تمكنى پيدا كنند و در اختيار كردن هر قسم زندگى كه بخواهند آزادى داده شوند، در ميان همه انواع و انحاء زندگى، يك زندگى صالح را انتخاب مى‏كنند و جامعه‏اى صالح به وجود مى‏آورند كه در آن جامعه نماز به پا داشته شود و زكات داده شود و امر به معروف و نهى از منكر اجرا شود!(1)

1- الـميـزان ج: 28، ص: 268.

##### جامعه صالحان : وارثان نهايى زمين

«وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِى الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الاَرْضَ يَرِثُها عِبادِىَ الصّالِحُونَ!» (105 / انبياء)

«در زبور از پى آن كتاب چنين نوشتيم كه زمين را بندگان صالح من به ارث مى‏برند!»

مراد از وراثت زمين اين است كه سلطنت بر منافع از ديگران به صالحان منتقل شود و بـركـات زنـدگى در زمـين مخـتـص ايشـان گـردد.

اين بركات، اگر دنيايى باشد بر مى‏گردد به تمتع صالحان از حيات دنيوى كه در اين صـورت خـلاصه مفـاد آيـه ايـن مـى‏شود كه:

- «به زودى زمين از لوث شرك و گناه پاك گشته و جامعه‏اى بشرى صالح، كه خداى را بندگـى كنند و به‏وى شرك نورزند، در آن زندگى كنند!»

در آيه زير نيز خداى تعالى خبر از اين برخوردارى در روى زمين مى‏دهد:

 ـ « خــدا به آن عده از شمــا كه ايمان آورده و عمــل صالح كردنــد، وعده داده كــه به زودى ايشـان را جـانشيــن ديگــران در زميـــن كنــد...!» (تـا آن‏جا كـه مــى‏فــرمــايــد:) ـ«تا مرا بپرستند و چيزى شريكم نسازند!» (55/نور)

اگر منظور از اين بركات اخروى باشد، عبارت خواهد بود از مقامات قربى كه در دنيا براى خود كسب كردند، چون اين مقامات هم از بركات زندگى زمينى است، هر چند كه خودش از نعيم آخرت است:

خداى تعالى در آيه 74 سوره زمر از زبان بهشتيان از آن خبر داده و فرموده:

 - « و گفتند حمد خداى را كه زمين را به ما ارث داد تا هر جا از بهشت را كه بخواهيم براى خود انتخاب كنيم!»

 و آيه زير نيز بدان دلالت مى‏كند كه در سوره مؤمنون آيه 11 فرمود:

- « ايشانند وارثان! همان‏هايى كه فردوس برين را به ارث مى‏برند!»

   و از همين جا معلوم مى‏شود كه آيه مورد بحث خاص يكى از دو زندگى دنيوى و اخـــروى نيسـت، بلكه هر دو را شامــل مى‏شـــود.(1)

1- الـميـزان ج: 28، ص: 185.

**فصل دوم**

**زيربناهاى جامعه صالح اسلامى**

# فطرت و اسلام، دو زيربناى جامعه صالح

«وَ الَّذينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتابِ وَ اَقامُوا الصَّلوةَ اِنّا لا نُضيعُ اَجْرَ الْمُصْلِحينَ!» (170 / اعراف)

به طور كلى هر دينى از اديان كه داراى كتاب است در هر عصرى كه نازل شده باشد، متضمــن طريقه فطرت است. زمين و يا جامعه بشرى فاسد نمى‏شود مگر با فساد طريقــه فطـرت، آن طريقـه‏اى كه خداوند متعــال مردم را بر طبــق آن آفريــده اســت.

چيزى كه هست، در هر عصرى، از احكام فطرت، آن مقدارى را متضمن است كه اهل آن عصـر استعداد پذيرفتن آن را دارنـد، قرآن مى‏فرمايد:

- « دين قيم و آن شريعتى كه تمامى حوائج زندگى بشر را بر مى‏آورد، همان فطرتى است كه خداوند بشر را بر طبق آن خلق كرده است و هيچ تبديلى در خلقت خداوند نيست، اين است آن دين قيـم و لكـن بيشتـر مـردم نمى‏دانند!» (30 / روم)

- «دين در نزد خداونداسلام است!» (19 / آل عمران)

و اسلام و تسليم در برابر خداى سبحان و سنت جاريه او در تكوين و تشريع مبتنى بر تكوين اوست و اين دو آيه به بانگ رسا اعلام مى‏دارند كه دين خداى سبحان همان تطبيق دادن افراد است زندگى خود را با آن‏چه كه قوانين تكوينى اقتضاى آن را دارد و غرض ‏از اين‏ تطبيق، اين ‏است ‏كه اين‏ نوع نايل ‏شود به ‏آن مقامى كه حقيقت اين نوع استحقاق رسيدن به ‏آن ‏را دارد و كارش رسد به جايى كه بتوان او را به طور حقيقت انسانى طبيعى و مربى تربيتى ناميد، كه ذاتش و تركيب طبيعيش، اقتضاى آن را دارد و آن چيزى كه واقعيت انسانى طبيعى اقتضاى آن را دارد، خضوع در برابر مبدأ غيبى است، كه وجود و بقــاء و سعادت و توفيــق وى در شئون زندگـى و قوانين حاكمه در عالم قائم به اوست.

و اين خضوع همان دينى است كه ما آن را اسلام مى‏ناميم و قرآن و ساير كتب آسمانى كه بر انبياء و رسولان خدا نازل شده بشر را به سوى آن دعوت مى‏كنند!     پس اصلاح شئون زندگى بشر و دور كردن هر خرافاتى كه به آن راه يافته و هر تكليف شاقى كه اوهام و اهواء به گردن بشر انداخته، جزو معناى دين است، نه اين‏كه اثر و خاصيت آن و يا حكمى از احكام آن باشد!

به عبارت ديگر، آن چيزى كه به منطق دين الهى بشر به سوى آن دعوت شده، همانا شرايع و سننى است كه مصالح او را در زندگى دنيوى و اخرويش تأمين مى‏كند، نه اين‏كه اول مجموعه‏اى از معارف و شرايع از پيش خود وضع نموده و سپس ادعا كند كه اين شرايع با مصالح بشر تطبيق نموده و مصالح بشر با آن منطبق است!!!

اين را گفتيم تا كسى توهم نكند كه دين الهى مجموعه‏اى از معارف و شرايع تقليدى خشك و بى‏مغزى است كه در كالبدش هيچ روحى جز روح استبداد نيست!

در آيه فوق دست آويختن به كتاب را اصلاح خوانده و مقابل اصلاح فساد در زمين و يـا افسـاد جامعه بشرى است.

كتاب الهى مصالح بشر را متضمن است و اجزاء دستوراتش تمامى مفاسد جامعه بشرى را اصلاح مى‏كند. اصولاً ما آن كتابى را كتاب الهى مى‏ناميم كه اين طور باشد! و آن دينى را صحيح مى‏دانيم كه مجموعه‏اى از قوانين مصلحه باشد، هم‏چنان‏كه مجموعه قوانيـن مصلحه را دين مى‏دانيم!

پس دين بشر را جز به اصلاح اعمال و ساير شئون اجتماعى خود دعوت نمى‏كند. و اگر آن را اسلام و تسليم در برابر خدا نام نهاده‏اند، براى همين است كه عمل بر طبق دين عمل بر وفق قوانينى است كه نظام خلقت برايش مقرر كرده و تسليم در برابر دين تسليم در برابر خط مشيئى است كه خلقت پيش پايش نهاده و اين تسليم، تسليم در برابر خواست خداى تعالى است!(1)

1- الـميــــــــزان ج: 16، ص: 180.

# نقش انبياء در تشكيل جوامع صالح

اجتماع انسانى مانند ساير خصوصيات روحى‏اش از روز نخست، آن طور كامل نبوده كه ديگر صلاحيت از براى تكامل و ترقى نداشته باشد، بلكه اجتماعات انسانى نيز مانند ساير خصوصيات روحى و ادراكى او هميشه همدوش تكاملات مادى و معنوى انسان رو به جلو رفته و متكامل شده است و دليل ندارد كه ما خاصه اجتماعى بودن انسان را از ميان جميع حالات و خصوصيات ديگرش مستنثى نموده و آن را از همان روز پيدايشش كامل و تام بدانيم، بلكه اين خاصيت نيز مانند تمام امورى كه از دو حالت علم و اراده انسانى منشأ مى‏گيرند، داراى تكامل تدريجى است.

نخستين اجتماعى كه در روى كره زمين به وجود آمده، اجتماع خانواده است. اين واحد اجتماعى كوچك نتيجه ازدواج است كه از نيرومندترين عوامل تشكيل اجتماع مى‏باشد زيرا به وجود آمدن آن نياز به بيش از يك نفر دارد. از اجتماع خانواده خصوصيت ديگرى به وجود آمد كه آن را «استخدام» مى‏ناميم.

«استخدام» عبارت از اين است كه انسان با تحميل اراده و بسط سلطه خود، فرد ديگرى را در راه برطرف كردن نيازهاى خود به كار گيرد و از محصول كار او به نفع خويش استفاده كند.

اين معنى كم كم به صورت «رياست» نمودار شد، مانند: رئيس منزل، رئيس فاميل، رئيس قبيله و رئيس ملت. طبعا كسى مى‏توانست مقام رياست را اشغال كنــد كه از همـه نيرومندتــر و شجاع‏تــر و داراى مــال و اولاد زيادتــرى بوده باشــد و فـن حكـومــت و سياســت را بيش از ديگــران بدانـد.

در اوايل امر، انسان به اجتماع با يك نظر مستقل و خاص نگاه نمى‏كرد، بلكه زندگى اجتماعى او به نفع خواص ديگرى از قبيل استخدام و يا دفاع و غير اين‏ها بوده است.     قرآن مجيد مى‏گويد كه اين انبياء بوده‏اند كه براى نخستين بار عقربك توجه بشر را به طور تفصيل متوجه اجتماع نموده و مستقلاً حفظ آن را مورد نظر بشريت قرار دادند:

ـ «مردم، ملت واحدى بيش نبودند، سپس متفرق شدند!» (19 / يونس)

 ـ «مردم، دسته واحدى بودند و خداوند پيغمبران را براى بشارت و انذار برانگيخت و به حـق كتـابى بـا آنان فــرو فرستــاد تا با آن در مـوارد اختلاف بشر حكم كنند!»

(213 / بقره)

خداوند متعال با اين دو آيه چنين خبر مى‏دهد:

ـ انسان در قديمى‏ترين روزگار حيات خويش، ملت واحدى بوده است، كه هيچ‏گونه اختلافى بين خودشان ديده نمى‏شده، ولى كم‏كم اختلاف و مشاجره ميانشان پديد آمد و خداوند انبياء را برانگيخت تا اين‏كه بشريت را از تفرق و پراكندگى و اختلاف نجات بخشد و با قوانيــن آسمانى خود وحــدت و يگـانگــى آن‏ها را تأميــن و حفــظ نمايد!

آيه زير دعوت به اجتماع و اتحاد را از حضرت نوح، كه قديمى‏ترين پيغمبر صاحب شريعت و كتاب است، دانسته و مى‏فرمايد كه بعد از آن ابراهيم و سپس موسى و بعد عيســى به ايـن امـر اقــدام نمـوده و مـردم را بــه اجتمــاع و اتحـاد دعــوت كرده‏انــد:

ـ «آئينى براى شما فرستاد كه نوح را به همان سفارش كرده بود و بر تو نيز همان را وحى كرديم و ابراهيم و موســى و عيسى را نيز به همــان سفارش نموديــم، كه دين را به پا داريد! و در آن تفـرقــه نيندازيــد!» (13 / شورى)

طبقه گفته قرآن، كه تحقيقات تاريخى نيز آن را تأييد مى‏كند، دعوت مستقـل و صـريحـى كه بـه اجتمـاع شـده نخستين بار از طـرف انبيـاء در قـالب ديـن بـوده است.

اين آيه چنين اعلام مى‏دارد كه مرگ پراكندگى و اختلاف و زنده شدن وحدت و يگانگى، جز در پرتو قدرت دين و ايمان ميسر نيست. و اين دين است كه مى‏تواند اجتماع صالحى را براى بشر تثبيت و تضمين كند.(1)

1- الـميـــــــزان ج: 7، ص: 155. مندرج در متن

# نقش توحيد در تشكيل جامعه صالح

«يا اَيُّهَــا الَّذيــنَ آمَنُـوا اصْبِــرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا...!» (20 / آل عمران)

عامل وحدت در اجتماعات متمدن عبارت است از وحدت هدف، و هدف عبارت است از بهره‏گيرى از مزاياى زندگى دنيا، و سعادت را هم عبارت از همين بهره‏مند شـدن از مـزايـاى حيـات مـى‏دانند.

ولــى اســلام، دامنه حيــات انسانى را منحصر به هميــن زندگى دنيــا ندانستــه و حيــات واقعــى را حيات آخــرت مى‏داند و معتقــد است كه مؤثر و مفيــد به حــال اين حيــات يك سلسلــه معارف الهى اســت كه همه آن‏ها برگشتــش به توحيــد است.

اسلام عقيده دارد كه اين معارف جز در پرتو يك زندگى اجتماعى صالح و شايسته ميسر نيست، آن چنان زندگى كه مبتنى بر عبادت خدا و خضوع در مقابل او و مبتنى بر اساس عدالت اجتماعى بوده باشد. به اين جهات است كه اسلام عامل تكون اجتماعات بشر و ملاك وحدت آن‏ها را دين توحيد و يكتاپرستى قرار داده و وضع قانون را نيز بر همين اساس توحيد نهاده است و در مرحله قانون‏گذارى تنها به تعديل اراده‏ها در اعمال و افعال مردم اكتفا ننموده، بلكه آن را با يك سلسله وظايف عبادى و معارف حقه و اخلاق فاضله تتميم و تكميل فرموده است و ضمانت اجرائى آن را نيز از يك طرف به عهده حكومت اسلامى و از طرف ديگر به عهده خود افراد جامعه گذاشته است، كه با يك ترتيب صحيح علمى و عملى و همچنين به نام امر به معروف و نهى از منكر، در اجرا و زنده نگه داشتن احكـام الهـى كوشا باشند.

از مهم‏ترين امورى كه در دين اسلام به چشم مى‏خورد، ارتباط و به هم پيوستگى كاملى است كه بين اجزاء آن برقرار مى‏باشد و همين پيوستگى و ارتباط است كه موجب وحدت كاملى بين اجزاء اين دين شده است.

در ديــن اسلام روح توحيــد و يكتاپرستى از هدف‏هاى اوليه دين به شمار مى‏رود، به طورى كه روح توحيد در كليه ملكات و فضايل اخلاقــى جارى بوده و روح اخــلاق نيز در كليــه اعمالــى كه مــردم به انجــام آن مكلفنــد، منتشر مى‏باشــد و با اين ترتيب پيداست كه برگشت جميع مواد دينى اسلامى به توحيد است و توحيد خود در مرحلــه تركيــب و انضمــام، به همــان اخــلاق و وظايــف عملـى برگشــت مى‏كنــد.

بنابراين پايگاه رفيع عقيده توحيد، اگر از درجه والاى خود فرود آيد، عبارت از اخلاق و عمل خواهد بود. و اخلاق و عمل نيز در سير صعودى خود به همان توحيد و عقيده يكتاپرستى مى‏رسند.(1)

1- الـميــــزان ج: 7، ص: 183.

# نقش اخلاق و تقوى در جامعه صالح اسلامى

«يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا...!» (20 / آل عمران)

اسلام، روش اجتماعى و قوانين جارى مملكتى خود را بر اساس اخلاق قرار داده و در تربيت مردم روى موازين اخلاقى مبالغه فراوان نموده است. اسلام، ضمانت اجرائى قوانين را به عهده اين تربيت اخلاقى نهاده است، كه اين ضمانت اجرايى در پنهان و آشكار با آدمى بوده و وظيفه خود را بهتر از هر پاسبان مراقب و بهتـر از هر قـدرتى كـه صميمانه در برقرارى نظم مى‏كوشد، انجام مى‏دهد!

اخلاق فاضله در ثبات و دوام خود، احتياج به عاملى دارد كه آن را حفظ و حراست نمايد. اين عامل چيزى جز توحيد نيست. توحيد هم عبارت از اين است كه براى جهان خداى يكتايى است، كه داراى اسماء حسنى است و او موجودات را آفريد تا در سير تكامل افتاده و به سعادت نايل گردند و او دوستدار خير و صلاح است و بدى و فساد در پيشگاه مقدسش مبغوض است، به زودى همگان، به منظور محاكمه، در نقطه‏اى گـرد خواهنـد آمـد و نيكوكار و بدكار به پاداش اعمال خود خواهند رسيد.

بديهى است كه اگر اين عقيده به معاد در نهاد كسى نباشد، عامل ديگرى وجود نخواهد داشت كه بتواند بشر را از پيروى هوى و هوس باز دارد و او را در مقام بهره بردن از لذايذ نفسانى، كه مقتضاى طبيعت اوست، متقى و خويشتندار كند.

تنها دژ محكمى كه بشر را از هرگونه خطا و لغزش مى‏تواند نگهدارى نمايد، دژ توحيد است.

لازمه اعتقاد به مبدأ و معاد اين است كه انسان، در هر كجا و در هر زمان خود را ملزم به نيكوكارى بداند و از بدى‏ها بپرهيزد، خواه كسى بفهمد يا نفهمد، خواه كسى او را مــورد ستايــش قرار دهـد يا ندهـد و خواه كســى باشد كه او را به كار خير وا دارد يــا اين‏كه از بدى‏هـا منعــش كنــد، يا نكنــد، چه آن‏كه او عقيــده دارد كه خدا با اوست و همه چيز را مى‏داند و هر عملــى را حفــظ مى‏كند و معتقــد است كه روزى را در پيــش دارد كه هر كس به آن روز بــه پــاداش عمـل خـود، از خوب و بد، خواهـد رسيد!

در منطق اسلام، اساس كار بر پيروى حق و درخواست فرد و پاداش از خدا، قرار داده شده است. در اين منطق، اغراض و هدف‏هاى دنيوى در درجه دوم از اهميت قرار گرفته است.

اين منطق از نظر عموم و كليت به طورى است كه تمام موارد را شامل مى‏شود. بنابراين، هر عملى، چه فعل و چه ترك، تنها براى ذات خدا و به نام تسليم در مقابل او و پيروى از حق انجام مى‏گيرد، همان حقى را كه او (تعالى شأنه) اراده كرده است و او نگهبــان دانايى است كه نه چرت مى‏زنــد و نه خوابش مى‏بــرد و نه ممكن است به جايــى از او پنـاه بـرد. آن‏چه در آسمـان‏هــا و زميـن اســت بـر او پوشيــده نيســت!

بنابراين، براى هر كس رقيب و شهيدى است كه اعمال او را مى‏نگرد، خواه مردم هم او را ببينند يا نه؛ او را ستايش كنند يا نه؛ و خواه قدرت بر مجازاتش داشته باشند يا نه!

كار اين منطق و اين عقيده در پرتو تربيت اسلامى بدانجا رسيده بود كه مردم خود نزد پيغمبر مى‏آمدند و به گناهان خود اقرار و سپس توبه مى‏كردند و همين خود را آماده پذيرفتن حدود الهى، از قبيل كشتن و غيره مى‏نمودند، بدين منظور كه رضـايت الهى را به خود جلب كنند و روحشان از آلودگى پاك شود.

همين حوادث عجيب است كه انسان را از تأثير عميق دين و تبليغات دينى در روح مردم آگاه مى‏سازد. اثر دين تا آن اندازه است كه مردم حاضر مى‏شوند به نام دين حتى از زندگى و لذايـذ آن، كه از عزيزترين امور نزد انسان است، بگذرند! (1)

1- الـميزان ج: 7، ص: 185.

# تعليمات جامعه صالح

« وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...!»

(104 / آل‏عمران)

اگر در اجتماعى، دانش و علم نافع و عمل صالحى وجود داشته باشد، براى دوام و پايداريش بايد افراد را از منحرف شدن از راه خير - كه همان اعمال معروف و شناخته شده نزد آنان است - بازدارند. مردم ديگر را هم به طى كردن همان راه خير تشويق نمايند و آن ‏را كه ‏از راه‏ خير و معروف ‏برگشته و در پرتگاه ‏شر و منكر واقع ‏شده، رهايش نكنند و از خطر سقوط نجاتش بخشند.

اين همان دعوتى است كه با تعليم و آموزش و امر به معروف و نهى از منكر شروع مى‏شود. در آيه فوق خداى تعالى آن را چنين تبيين مى‏فرمايد:

ـ « از شما مسلمانان بايد گروهى مردم را به خير و صلاح دعوت كنند و مردم را به نيكى امر و از بدى نهى نمايند، اين دسته به حقيقت رستگارانند!»

از اين‏جا ســرّ اين‏كه خداى متعال از «خير و شر» تعبير به «معروف و منكر» فرموده، روشن مى‏گــردد: زيرا اساس و بنيــان كلام الهى بر اساس چنــگ زدن به رشتــه الهى و اتحاد و برادرى نهــاده شده است. واضح است اجتماعى كه راه زندگى‏اش را چنيــن قــرار داد، اعمــال معــروف و شناختــه شده نزدش همانــا «خير» و منكــرات جز «شر» چيز ديگــرى نخواهد بود.

اگر تعبير به «معروف و منكر» به لحاظ اين نكته نباشد، به ناچار وجه تسميه و نام‏گــذارى «خير و شــر» به معروف و منكــر، بايد به حسب نظــر دين باشد، نه به لحاظ عمل خارجــى، يعنى ديــن «خير و شر» را به عنوان «معروف و منكر» مى‏شناسد.

تبليــغ و امر به معروف و نهــى از منكر تماما از امورى هستند كه اگر در جايى واجب شوند، بالطبع واجباتى كفايى خواهنــد بود و اگر تمام افراد يك ملت مأمور انجام آن باشند، پس از حصول غرض، ديگر معناى صحيحــى برايش متصــور نيست. و غــرض هم با اقدام بعـض آن جمعيت حاصــل خواهد شد. پس در هر صورت قيام امــر تبليــغ و امر بـه معــروف و نهـى از منكــر بـه بعـــض افــراد مى‏بــاشــد نه بــه تمامـــى آنان. (1)

1- الميزان ج: 6، ص: 285.

**فصل سوم**

**مهاجرين و انصار**

**(تشكيل‏دهندگان اولين جامعه صالح)**

# مهاجرين اوليه و تشكيل اولين جامعه صالح اسلامى

«وَ الَّذينَ هاجَرُوا فِى اللّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِى الدُّنْيا حَسَنَةً وَ... .»

(41 تا 44 / نحل)

قرآن مجيد در اين آيات تاريخ هجرت را يادآورى فرموده و مهاجرين در راه خدا را وعــده نيكـو در دنيـا و آخــرت مى‏دهـــد.

(مهاجرين دو طائفه بودند و در دو نوبت مهاجرت داشتند. مرحله اول، هجرت از مكه به حبشه بود، كه عده‏اى از گروندگان به رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و به اذن خداى تعالى و رسولش انجام دادند و مدتى در آن‏جا ايمن از شر مشركين و عذاب و فتنه آن‏ها به سر بردند. هجرت دوم از مكه به مدينه بود كه مؤمنين بعد از هجرت رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله يكى پس از ديگرى بدان شهر مهاجرت نمودند.)

ظاهرا در آيه فوق منظور هجرت دومى، يعنى مهاجرت به مدينه است.  مراد از «هاجَرُوا فِى اللّهِ - مهاجرت در خدا،» اين است كه مهاجرت براى كسب رضاى خدا باشد و اين هدف محيط به ايشان باشد و جز آن هدف ديگرى نداشته باشند.     مهاجرين در راه خدا و براى دين مهاجرت كردند، تا مجتمعى اسلامى و پاك تشكيل دهند، كه در آن مجتمع جز خدا كسى پرستش نشود و جز عدل و احسان چيزى حكومــت نكند و يا براى اين بــود كه به مجتمعــى وارد شوند و در آن منزل كنندكه‏وضعش چنين باشد.

پس، اگر از مهاجرتش اميد حسنه‏اى داشتند و يا وعده حسنه‏اى داده شدند، آن حسنه همين مجتمع صالح بود و نيز اگر آن شهر را كه بدان مهاجرت كردند، ستودند، براى اين بود كه جاى تشكيل چنين مجتمعى بود، نه براى اين‏كه آب و هـوايش خــوب بـوده است.

پس، هدف و غرض حسنه‏اى كه وعده داده شدند - كه در دنيا به آن برسند - همين مجتمع صالح بوده، چه اين‏كه مقصود از حسنه شهر باشد و يا حالت حسنه‏اى كه در آن شهـر بـه خــود مى‏گيـرنـد! (1)

1- الـميـــزان ج: 24، ص: 115.

# سازندگان اولين جامعه صالح

« ... اَلَّذيــنَ اِنْ مَكَّنّــاهُــمْ فِى الاَرْضِ اَقامُـــوا الصَّلـــوةَ وَ...!» (41 / حــج)

« اگر خدا بعض مردم را به بعض ديگر دفع نمى‏كرد، ديرها، كليساها، كنشت‏ها و مسجدها، كه نام خدا در آن بسيار ياد مى‏شود، ويران مى‏شد! خدا كسانى را كه يارى او كنند، يارى مى‏كند، كه وى توانا و نيرومند است! همان كسانى كه اگر در زمين استقرارشان دهيم، نماز به پا كنند و زكات دهند، به معروف وا دارند و از منكر باز دارنـد و سـرانجام همـه كـارها بـا خـداست...!»

جامعه صالحى كه براى اولين بار در مدينه تشكيل شد و سپس تمامى شبه جزيره عربستان را فرا گرفت، عالى‏ترين جامعه‏اى بود كه در تاريخ اسلام تشكيل يافت. جامعه‏اى بود كه در عهد رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در آن نماز به پا مى‏شد، زكات داده مى‏شد، امر به‏معروف و نهى از منكر، عملى مى‏گشت!

##### چه كسانى در ساخت اولين جامعه صالح نقش داشتند؟

اين جامعه، به‏طور قطع، شاه فرد و مصداق بارز آيه فوق است.

البته، در تشكيل چنين جامعه‏اى، انصار عامل مهم بودند، نه مهاجرين و در تاريخ اسلام، در هيچ عهدى سابقه ندارد كه چنين جامعه‏اى به دست مهاجرين تشكيل يـافته باشد، به طورى كه انصار هيچ دخالتى در آن نداشته باشند.

بلكه تاريخ از افراد مسلمانان صدر اول و مخصوصا مهاجرين از ايشان، افعال زشتى را ضبط كرده كه به هيچ‏وجه نمى‏توانيم نام آن را احياء حق و اماته باطل بگذاريم. (كسانى كه توهم كرده‏اند اين صفت را قرآن مجيد براى مهاجرين زمان رسول‏اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله بيان كرده، اشتباه كرده‏اند، گو اين‏كه مسئله اخراج از ديار و مظلوميـت مخصوص آن‏هاست!) (1)

1- الـميــــــــزان ج: 28، ص: 267.

# بهترين امت

«كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ...!» (110 / آل عمران)

«شما بهترين امتى بوديد كه براى مردم ظاهر گشتيد!

امر به معروف مى‏كرديد،

و از منكر بـازمى‏داشتيد،

و به خدا ايمان مى‏آورديد و... !»

قرآن شريف در آيه شريفه فوق مسلمانان اولى از مهاجرين و انصار را مدح مى‏كند كه در دوران ابتدايى و غربت اسلام به دين خدا گرويدند و در راه پيشرفت آن كـوشش كـردند. در ادامه آيه مى‏فرمايد:

- «اگر اهل كتاب هم ايمان مى‏آوردند، برايشان بهتر بود،

لكن آن‏ها اختلاف كردند،

بعض‏شان مؤمـن و اكثـرشان فـاسقند!»

در روايــــات اســلامــــى دربــــاره مفهـــوم آيــه شـــريفــه از حضــــرت صــادق عليه‏السلام نقـــل شـــده كــه فـــرمــود:

- «مراد امتى است كه دعاى ابراهيم عليه‏السلام شامل آنان شده است، آنان امتى هستند كه خدا در آن‏ها و از آن‏ها و به آن‏ها مبعوث گردانيد، آنان «امت وسط» و بهترين امتى هستند، كه براى مردم جهان نمودار شدند!» (1)

(نقل از ابى عمر و زبيرى در تفسير عياشى)

1- الـميــــزان ج: 6، ص: 292.

# امت محمد «ص»

معناى كلمه امت بر حسب اختلاف موارد مختلف مى‏شود: يك جا به معناى يك نفر مى‏آيد، جاى ديگر به معناى عده معدود و جايى هم به معناى همه كسانى است كه به يـك دين ايمان آورده‏اند.

اطلاق كلمه **« امت محمد«ص»»** در عموم مردم كه به دعوت آن جناب ايمان آورده‏اند، اطلاقى است نوظهور. به اين معنى كه بعد از نازل شدن قرآن و انتشار دعوت اســلام اين استعمال شايــع شد. و از هر كس مى‏پرسيد، امت كه هستى؟ مى‏گفت: از **امت محمدم**! (صلى‏الله‏عليه‏و‏آله!) در جايى‏كه ابراهيم عليه‏السلام دعا مى‏كند، عرض مى‏كند:

**«رَبَّنــا وَ اجْعَلْنـا مُسْلِمَيْـنِ لَـكَ وَ مِـنْ ذُرِّيَّتِنـا اُمَّـــةً مُسْلِمَـــةً لَـــكَ!» (128 / بقره)**

اين‏جا منظور جز به معناى عده معدودى از آنان كه به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ايمان آوردند، نمى‏تواند باشد، زيرا در اين امت، فرعون صفتانى آمدند و رفتند و هميشه هستند و نيز در ميان امت، دجال‏هايى هستند كه دستشان به هيچ اثرى از آثار دين نرسيده مگر آن‏كه آن را محو كرده‏اند و به هيچ وليى از اولياء نرسيده مگر آن‏كه او را توهين نموده‏اند!!

در تفسير عياشــى از زبيرى، از امـام صادق عليه‏السلام روايت آمده كه:

« بـه حضـرتـش عـرض كردم:

- بفـرمـاييـد امـت محمـد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله چه كسانى هستند؟ فرمود:

- امت محمد«ص» خصوص بنى هاشمند! عرض كردم: چه دليلى بر اين معنا هست كه امـت محمـد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله تنهـا اهـل بيت اويند، نه ديگران؟ فرمود:

ـ قول خداى تعالى در قرآن: « وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ!»

زيرا وقتى خداى تعالى اين دعاى ابراهيم و اسماعيل عليه‏السلام را مستجاب فرمود و از ذريه او امتى مسلمان پديد آورد و در آن ذريه، رسولى از ايشان، يعنى از همين امت مبعوث كرد، كه آيات او را براى آنان بخواند و ايشان را تزكيه نموده و كتاب و حكمت بياموزد!

و نيز بعد از آن‏كه ابراهيم دعاى اولش را به دعاى ديگر وصل كرد و از خدا براى امت، طهارت از شرك و از پرستش بت‏ها درخواست نمود، تا در نتيجه، امر آن رسول در ميان امت نافذ و مؤثر واقع شود و امت از غير او پيروى نكنند، از اين‏جا مى‏فهميم آن امامان و آن امت مسلمه، كه محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در آنان مبعوث شده، به غير از ذريه ابراهيم نيستند، چون ابراهيم درخواست كرد كه:

ـ «خـدايــا، مــرا و فرزندانـم را، از اين‏كه اصنـام را بپرستيــم دور بــدار!» (35 / ابراهيم)

استدلال امام صادق عليه‏السلام در اين روايت بسيار واضح و در نهايت درجه روشنى است. براى اين‏كه ابراهيم عليه‏السلام از خدا خواست تا امت مسلمه‏اى در ميان ذريه‏اش به او عطـا كنـد و در آخـر دعايش كه گفت:

ـ «پروردگارا، در ميـان آن امت كه از ذريه مننــد رسولى مبعــوث فرمــا!» (129 / بقره)

فهميده مى‏شود كه اين امت مسلمه همانا امت محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله است، اما نه امت محمد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به معناى آن كسانى كه به او ايمان آوردند، چون اين دو معنا از امت، معنايى است اعم از ذريه ابراهيم و اسماعيل عليه‏السلام بلكه امت مسلمه‏اى كه مورد نظر آيـه اسـت، از ذريـه ابـراهيم بـايد باشد!

از سوى ديگر ابراهيم از پروردگارش درخواست مى‏كند كه ذريه‏اش را از ضلالت و شرك دور بدارد و اين همان «عصمت» است!

و چون مى‏دانيم كه همه ذريه ابراهيم عليه‏السلام معصوم نبودند، زيرا ذريه او عبارت بودند از تمامى عرب «مُضَر» يا خصوص «قريش» كه مردمى گمراه و مشرك بودند. پس معلوم مى‏شود منظورش از فرزندان من (بُنَىَّ) خصوص اهل عصمت از ذريه است، كه عبارتند از: رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و عترت طاهرينش عليهم‏السلام !

پــس امــت محمــــد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله هــم تنهــا هميــن‏هــا هستنــد كــه در دعــاى ابـراهيــم عليه‏السلام منظــور بودند. (1)

1- الميزان ج: 2، ص: 152

و آیات و روایات مندرج در متن

# امت وسط

«وَ كَــذلِــكَ جَعَلْنـــاكُــــمْ اُمَّـــــةً وَسَطــــا...!» (143 / بقــــره)

قرآن كريم، در نقل واقعه تغيير قبله مسلمين از بيت‏المقدس به كعبه، ضمن بيان پاسخ اعتراض يهود، امت اسلام را با تعبير «امت وسط» مى‏نامد و وظيفه امت وسط بـودن را چنين تبيين مى‏فرمايد:

- « و اين چنين، ما شما را امتى وسط قرار داديم، تا شاهدان بر مردم باشيد، و رسـول بـر شمـا شـاهد باشد!»

1 ـ وسط بودن امت به اين معناست كه ميان رسول و مردم واسطه‏اند.

2 ـ وسط بودن امت دو نتيجه را به دنبال دارد: يعنى بر مردم شاهد هستند و رسـول بر آنـان شـاهد است، كـه هـر دو نتيجه و لازمه وسط بودن امت است.

آيه شريفه به حسب معنا مرتبط است به آياتى كه دعاى ابراهيم عليه‏السلام را حكايت مى‏كرد و اين‏كه شهادت از شئون امت مسلمه‏اى است كه آن جناب از خدا در خواست نمــود، يعنى امتـى مسلمــان و تسليم محض احكــام و اوامر خــدا و اجتبــاء شــده... .

ـ مــراد به شهيد بــودن امت، اين است كه شهــداى نامبــرده كه داراى خصوصيــات مورد نظر باشند، در اين امــت هستند، نه اين‏كه تك تك مردم اين امت مرتبــه آن شهادت را دارا هستند.

- كمترين مقامى كه اين شهداى اعمال دارند اين است كه تحت ولايت خدا و در سايه نعمت او بوده و خود از اصحاب صراط مستقيم هستند، نه فرعون‏هاى طاغى و نه حتى افراد عادى و مؤمنين متوسط، زيرا چنين مقام كريم فقط كرامت خاصى است كه براى اولياء طاهرين شايسته مى‏باشد! (1)

1- الـميـــــــــــزان ج: 2، ص: 194.

# مدنيتى كه اسلام به ارمغان آورد!

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ‏اللّهِ جَميعا وَ لا تَفَرَّقُوا...!» (103 / آل‏عمران)

خداوند متعال در اين آيه شريفه وضع اعراب را قبل از ايمان آوردن به دين اسلام متذكر مى‏شود و آن‏گاه اشاره به زندگى آن‏ها در دوران جاهليت مى‏كند و سپس مدنيتى را كه در مـجتمـع صالـح اسـلامى بـه آن‏ها اعطاء فرموده، يادآور مى‏شود:

- «و همگى به رشته الهى چنگ زنيد!

و پراكنده نشويد!

و نعمت خدا را بر خود به ياد آريد،

آن‏دم كه دشمن بوديد با همديگر و خدا ميان دل‏هايتان پيوند داد،

و به موهبت او با هم برادر شديد،

و شما بر پرتگاه آتش به سر مى‏برديد، خدا شما را از آن نجات بخشيد!»

مخاطبان اولى اين آيات كسانى بودند كه قبل از نزول آن مسلمان شده و دوران كفـر را در آتـش جنــگ‏هـا و پيكـارهـا بـا يكـديگر بـه سـر بــرده بودنــد.

آنان قبـل از اسـلام نه فراغتى داشتند و نه لذت استراحت در زندگى را چشيده بودند و نه حقيقت امنيت عمومى اجتماع را درك مى‏كردند، تا اين‏كه به رشته محكم الهى چنگ زدند و اجتماعى سعادتمندانه تشكيل دادند كه حلاوت و شيرينى نعمـت امنيـت در آن نمـايـان بـود.

در اين آيه مخاطبان را متوجه حال پيشينيان نيز فرموده، اضافه مى‏كند: - «مثل آنان مباشيد كه متفرق گشتند و اختلاف پيدا كردند!»

حال آنان در اجتماع فاسد جاهليت را كه پيش از ايمان آوردن و متحد شدن در سايه اسلام داشتند، آيه شريفه با عبارت: «وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النّارِ... ـ شمـا بـر پرتگاهى از آتش به سر مى‏برديد،» متذكر مى‏شود.

مراد از «آتش» جنگ‏ها و مخاصماتى است كه در آن دوران بين آن‏ها شيوع داشته است و در اجتماعى به سر مى‏بردند كه اساس آن بر پايه اختلاف و عقايد متشتت نهاده شده بود و اميال نفسانى و زورگويى‏هاى فردى در آن حكومت كرده و آن‏ها را به پست‏ترين زندگى‏ها سوق‏مى‏دادند.

روايات‏زيادى در تبيين مفهوم ‏اتحادكلمه و چنگ ‏زدن به ‏رشته ‏الهى ‏از رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و ائمــه اهــل‏بيــت عليهم‏السلام رسيــده، كه مشهورتــريــن آن‏هــا را بــه طــور خلاصــه در ايــن‏جــا نقــل مــى‏كنيــــم:

رسـول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمــــود:

- « من جلوتر از شما مى‏روم و شما كنار حوض كوثر بر من وارد خواهيد شد،

بنگـريد كـه چگـونه رفتـار خـواهيد كـرد بـا دو چيـز "گـرانقيمـت"»؟

- بزرگتر آن "كتاب خدا" كه وسيله‏اى است كه يك طرفش به دست حق،

و طرف ديگرش به دست‏هاى شماست،

به آن چنگ زنيد كه هرگز گمراه نخواهيد شد!

- و كوچكتر آن "عترت و فرزندان" من مى‏باشند،

آن دو از يكديگر جدا نمى‏شوند تا در حوض كوثر بر من وارد شوند!

- از پروردگارم جدا نشدن آن‏ها را مسئلت كرده‏ام،

پس بر آن دو پيشى نگيريد كه گمراه‏خواهيدشد!

و به آن‏ها چيزى نياموزيد زيرا كه از شما داناترند!»

(به نقل طبرانى از زيدبن ارقم درّ منثور)

امـام باقر عليه‏السلام فرمود:

- «رشته الهى همانا آل محمدند،

كه مردم مأمور به تمسك به آن مى‏باشند،

هم‏چنان‏كه خداى تعالى فرموده: "وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَميعا وَ لا تَفَرَّقُوا...!"»

(نقل از تفسير عياشى)

##### حديث ثقلين

اين حديث از روايات متواترى است كه شيعه و سنى بر روايت آن اتفاق كرده‏اند و بعضـى از علماى حديث راويـان آن را تا 35 نفر از مردان و زنان صحابى شمرده‏اند.(1)

1- الـميــزان ج: 6، ص: 283.

# حالات مسلمين اوليه

« اِنَّ فى خَلْقِ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ وَ... لاَياتٍ لاُولِى الاَلْبابِ ...!» (190 تا 199 / آل عمران)

قرآن مجيد از احوال مسلمين اوليه، حال ابرار از مؤمنين را چنين تذكر مى‏دهد:

- « آن‏ها هميشه به ياد خداى سبحان هستند،

و در آيات الهى تفكر مى‏كنند،

و از آتش دوزخ به خداى رحمن و رحيم پناه مى‏برند،

و از خداوند بخشنده آمرزش و بهشت را مسئلت دارند،

و خداى تعالى نيز دعاى آنان را مستجاب مى‏كند،

و آن‏چه را خواسته‏اند به آن‏ها مى‏بخشد!»

    از اين آيات به دست مى‏آيد كه ابرار عقيده به خدا و روز قيامت و نبوت را دارا شده بودند و اين عقايد از راه تفكر و نظر در آيات الهى برايشان پيدا شده بود و اما دستورات مفصل و دقايق و ريزه‏كارى‏هاى دين را صرفا از راه ايمان به پيغمبر و تصـديـق نبـوت او پـذيـرفتـه بـودند.

(البته آيات دلالت دارد بر اين‏كه **پيروان حق از اهل كتاب** از كفار مستثنى بوده و آن‏ها نيز با مؤمنين هستند!)

وقتى كه ابرار در مقابل رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله اظهار ايمان كردند، پيغمبر آنان را به امورى آگاه كرد و از گناهان و بدى‏ها و مرگ بر كفر بر حذرشان داشت و به امورى از قبيل: مغفرت و رحمت و بهشتى كه خداوند به ابرار از مؤمنين وعده فرموده، ترغيبشان فرمود، پس از اين مراحل آنان از خدا مسئلت نمودند كه گناهانشان را بيامرزد و از بدى‏هايشان در گذرد و آنان را با ابرار از مؤمنين بميراند و خواستند تا به وعده‏هايى‏كه خداوند به‏آنان داده و رسول گرامى او آن‏ها را ضمانت نموده، نائل شوند!

آيــات قــرآن شــريــف از ايمــان و تفكــرات آنــان چنيــــن نقـــل مـى‏كنـــــد:

ـ « در خلقت آسمان‏ها و زمين و اختلاف شب و روز،

 آيات و نشانه‏هايى است براى صاحبان‏خرد،

 آنان كه ايستاده و نشسته و خوابيده بر پهلو خدا را ياد كنند،

 و در خلقت آسمان‏ها و زمين‏تفكر نمايند و گويند:

- پروردگارا! اين‏ها را به عبث نيافريدى!

 منزهى تو! پس ما را از عذاب آتش حفظ فرما!

- پروردگارا! تو آن كس را كه داخل آتش كنى، خوارش كرده‏اى!

 و ستمگران يــاورى نـخـواهـنـد داشـت!

- پروردگارا! ما شنيديم منادى‏اى را كه ندا داد براى ايمان:

 كه به پروردگارتان ايمان بياوريد! پس ايمان آورديم!

 پس گناهان ما را بيامرز! و بدى‏هاى ما را بپوشان!

 و ما را بـا نيكان محشورمان گردان!

ـ پروردگــارا! آن‏چه را كــه بــه وسيله فرستادگانــت وعده فرمــودى به ما عنايــت كن!

و مــا را در روز قيامــت خــوار و ذليــل مگــردان!

 و محققــا تــو خلـف وعــده نمــى‏كنــى!

... پس آنان كه هجرت كردند و از شهر خود خارج شدند و در راه من اذيت كشيدند و جنگ كردند و كشتند و كشته شدند، به طور مسلم بدى‏هايشان را خواهيم پوشاند!

 و ايشان را در بهشت‏هايــى كــه داراى نهرهــاى روان است، داخل خواهيــم كرد!

 و اين پاداشــى است كه خدا به ايشان مى‏دهــد!

و بهتريــن پاداش نــزد خداســت!» (190 تا 195 / آل‏عمران) (1)

1- الـميــزان ج: 7، ص: 146.

# «الذين آمنوا» در قـرآن

«يا اَيُّهَا الَّذيـنَ آمَنُـوا!» (104 / بقره)

در اين آيه اولين بار است كه عبارت «يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا !» در قرآن كريم به كار رفته و اولين موردى است كه خداى تعالى مؤمنين را با لفظ «يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا!» خطاب فرموده است. بعد از اين آيه در 84 مورد ديگر تا آخر قرآن كريم اين خطاب را تـكـرار فـرمـوده است.

در قرآن كريم، خطاب «يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا !» تنها مختص به مؤمنين امت اسلام است. امت‏هاى قبل از اسلام با كلمه «قوم» خطاب و تعبير شده‏اند، مانند: قوم نوح و قوم هود. آن‏ها گاهى هم با لفظ «اصحاب» خطاب شده‏اند، مانند: اصحاب مدين و اصحاب رس. در خصوص قوم موسى عليه‏السلام تعبير «بنى‏اسرائيل» و «يا بنى اسرائيل» به كار رفته است.

در قرآن‏كريم، چنان‏كه دقت‏ شود، مشخص مى‏شود كه آن‏چه قرآن شريف از عبارت « الَّذينَ آمَنُوا،» در نظر دارد غير آن معنايى است كه از كلمه «مؤمنين» اراده فرموده است. از برخى آيات فهميده مى‏شود كه منظور از « الَّذينَ آمَنُوا،» تمامى اهل ايمان به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نيستند و چنان نيست كه همه را ولو هر جور كه باشند شامل شود!

منظور از عبارت «الَّذينَ آمَنُوا!» عبارتند از «سّابِقُونَ الاَوَّلُونَ،» يعنى طبقه اول مسلمانان از مهاجر و انصار، كه در عهد رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و در روزگار عسرت اسلام به آن جناب ايمان آوردند. پس «الَّذينَ آمَنُوا!» عبارت آبرومند و محترمانه‏اى است كه همه‏جا منظــور از آن، طبقه مزبــور هستنــد.

البته، ذكر عبارت فوق در اول يك آيه بر اساس تشريف و احترام است و منافاتى با عموميت تكاليف قرآن و وسعت معنا و مراد آن ندارد، بلكه در عين اين‏كه به عنوان احتــرام روى سخــن به ايشان كرد، در صــورت وجود قرينــه عموم دارندگــان ايمان را تا روز قيامــت شامل مى‏شـود. روايات اسلامى در اين زمينه توضيح مى‏دهند:

«رســـــول اللّـــه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فـــرمــــــــــود:

ـ خداى‏تعالى‏ هيچ ‏آيه‏اى كه در آن «يا اَيُّهَاالَّذينَ آمَنُوا!» باشد، نازل نفرمود، مگر آن‏كه «على‏بن‏ابيطالب» در رأس آن و امير آن‏ است!»

(نقل از ابن عباس در حليه ابونعيم به نقل درّ منثور)

اين روايت، رواياتى ديگر را كه در شأن نزول آياتى بسيار وارد شده، كه گفته‏اند درباره على عليه‏السلام و يا اهل بيت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نازل شده‏اند، تأييد مى‏كند، مانند:

ـ « كُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنّاسِ!» (110 / آل‏عمران) و آيه:

ـ « لِتَـكُـونُـوا شُهَــداءَ عَلَـى النّاسِ!» (143 / بقـره) و آيـه:

ـ « وَ كُـــونُــوا مَـــعَ الصّــــادِقيــــنَ!» (119 / توبـه) (1)

1- الـميــزان ج: 2، ص: 49.

# طبقات اوليه مسلمين صدر اسلام

« وَ السّابِقُــونَ الاَوَّلُــونَ مِنَ الْمُهاجِريــنَ وَ الاَنْصـارِ وَ الَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ... .» (100 / توبه)

دربــاره اين‏كه آيه شريفه كدام گروه از مهاجرين و انصار را تعريف و تمجيد مى‏كنــد، در بيــن قاريــان و مفسـريــن اختلاف نظــر بوده است. گروهــى گفته‏انــد:

    ـ «پيشينيــان اول از مهاجر و پيشينيان اول از انصــار و كسانى كه ايشان را به نيكويى پيروى كردند! »

ولى برخى آن را طورى خوانده‏اند كه «تمامى انصار،» را معنى داده است. برخى گفته‏اند: « مقصود كسانى هستند كه به دو قبله نماز گزارده‏اند،» بعضى ديگر گفته‏اند: «مقصود كسانى‏اند كه بيعت رضوان كرده باشند و بيعت رضوان بيعت در حديبيه است،» و برخى گفته‏اند: « مقصود فقـط اهل بدرنـد،» و بعــض ديگــر گفته‏انــد: «كسانى كه قبل از هجرت مسلمان شدند.»

براى هيچ‏يك‏از اين قول‏ها تأييدى و دليل لفظى در دست نيست. چيزى كه ممكن است تا حدى از لفظ خود آيه استشمام شود و در حقيقت ‏آيه شريفه آن ‏را تا حدى‏ تأييد مى‏نمايد، اين است كه:

- مراد به «سابِقُونَ الاَوَّلُونَ!» كسانى اند كه قبل از هجرت ايمان آورده و پيش از واقعه بدر مهاجرت كرده‏اند. و همچنين كسانى كه به پيغمبر ايمان آورده و او را منزل دادنــد، زيرا موضــوع با دو وصــف «سابِقُــونَ» و « الاَوَّلُــونَ» بيان شــده است و اسم از اشخــاص و يا عناويــن آن‏ها برده نشــده است و اين خــود اشعار دارد بر اين‏كه به خاطر هجــرت و نصــرت بوده كه سبقــت و اولويــت اعتبــار شــده اســت.

پس به خاطر اين‏كه سابقون تمامى كسانى را كه در ميان مسلمين كه از ابتداء طلوع اسلام تا روز قيامت به ايمان سبقت جستند، شامل نشود، كلمه «الاَوَّلُونَ» در آيه آمده تا مختص به مهاجرين و انصار شود و مقصود از سابقون اولون همان طبقه اوليه از مسلمين صدر اسلام باشد. (1)

1- الـميــزان ج: 18، ص: 293.

# تابعين به احسان

خداى سبحان، طبقه سوم از اصناف سه گانه را در آيه فوق با عبارت: «وَ الَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ!» ذكر فرمود و مقيد نكرد به تابعين عصرى معين و در نتيجه، تمامى مسلمين بعد از سابقون اولون را شامل مى‏شود.

قهرا مؤمنين به دين اسلام و آن‏هايى كه راستى مؤمنند و نفاق ندارند، از ابتدا طلوع اسلام تـا روز قيـامت سه دسته شدند:

1 ـ سابقون اولون از مهاجرين

2 ـ سـابقـون اولون از انصـار

3 ـ تــابعيــن ايشـــــان بــه احســان، يعنــى دو طــايفــــه بــالا را بــه احســان (بــه حــق) پيـــروى كننــد.

چون صنف اول و دوم تابع نيستند، پس در حقيقت آن‏ها پيشوا و پيشرو هستند و بقيه مسلمين تا روز قيامت تابعند. و چون طبقه سوم را به «وَ الَّذينَ اتَّبَعُوهُمْ بِاِحْسانٍ،» تعريف فرموده، معلوم است كه كسانى در نظرند كه با پيروى نيك آن دو طبقه را پيروى كردند، يعنى پيروى به حق، نه به علاقه شخصى يا به خاطر تعصب و همچنين آن‏ها كه در پيروى‏شان رعايت مطابقت را بكنند، يعنى عمل تابع كمال مطابقت را با عمل متبـوع داشته باشد.

افتخار سابقين اولون هم به اين است كه آن‏ها كسانى بودند كه اساس دين اسلام را استوار كردند و قبل از آن‏كه بنيانش استوار گردد و بيرقش به اهتزاز در آيد، پايه‏هاى آن را بـه پـا داشتند.

- حال يا به اين‏كه ايمان آورده و به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پيوستند و در فتنه‏ها و شكنجه‏ها شكيبايى كردند و از ديار و اموال خود چشم پوشيدند و به حبشه و مدينه هجرت كردند.

- و يا به اين‏كه آن حضرت را يارى نموده و او و مهاجرين با او را در شهر و خـانه‏هــاى خـود منـزل دادند و قبل از آن‏كه واقعه‏اى رخ دهد از دين خدا دفاع كردند!(1)

1- الـميزان ج: 18، ص: 293.

# برادر خواندگى: برقرارى ولايت بين مهاجرين و انصار

«اِنَّ الَّذينَ ءَامَنُوا وَ هاجَـرُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ فى سَبيلِ اللّهِ وَ...!»

(72 تـا 75 / انفـال)

بر اساس آيه فوق، خداى تعالى بين دو طايفه از مسلمين، يعنى مهاجر و انصار ولايت برقرار كرد و همچنين رشته موالات بين مسلمانان و كفار را به كلى قطع فرمود:

ـ « آنان كه ايمان آوردند و هجرت كردند،

 و با مال‏ها و جان‏هاى خويش در راه خدا جهاد كردند،

 و آن كسان كه مهاجران را سكنى دادند و يارى كردند،

 ايشانند كه بعضى از آن‏ها اولياى بعض ديگرند،

 و آنان‏كه گرويدند و هجرت نكردند، شما را از ولايت ايشان نصيبى نيست،

 تا آن‏كه هجرت كنند و... .»

مقصود از اين مهاجرين، آن دسته اول از مهاجرينند كه قبل از نزول اين سوره مهاجرت كرده بودند. مراد به «كسانى كه به مسلمانان منزل دادند، و رسول اللّه را يارى كردنـــد،» طايفـــه انصـار است.

مسلمانان در ايام نزول اين آيات منحصر به همين دو طايفه يعنى مهاجر و انصار بودند، مگر عده خيلى كم كه در مكه ايمان آورده و هنوز مهاجرت نكرده بودند.     خداوند سبحان بين اين دو طايفه ولايت برقرار فرمود.

اين ولايت معنايى است اعم از ولايت ميراث، ولايت نصرت و ولايت امن. به اين معنى كه حتى اگر يك فرد مسلمان كافرى را امان داده باشد، امانش در ميان تمامى مسلمانان نافذ است، بنابراين همه مسلمانان نسبت به يكديگر ولايت دارند، يك مهاجر ولىّ تمامى مهاجــر و انصــار است، يك انصــارى ولىّ همــه انصــار و مهاجرين است و دليل همه اين‏ها اين است‏كه ولايت در آيه به طور مطلق ذكر شده است.

خداوند متعال با آيه: « و آنان‏كه گرويدند و هجرت نكردند،» ولايت را در ميان مؤمنين مهاجرين و انصار و ميان مؤمنين كه مهاجرت نكردند، نفى مى‏كند و مى‏فرمايد: ميان دسته اول و دسته دوم هيچ قسم ولايتى نيست جز ولايت نصرت و اگر دسته دوم از شما يارى طلبيدند، يارى‏شان بكنيد، ولى به شرطى كه با قومى سر جنگ داشته‏باشند كه بين شما و آن قوم عهد و پيمانى نباشد.

و همچنين‏خداوندمتعال با آيه: «وَالَّذينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ اَوْلِيآءُ بَعْضٍ...،» خاطرنشان مى‏ســازد كه كفار ولايتشــان در ميان خودشان است و به اهل ايمان تجــاوز نمى‏كنـد. پــس مؤمنيـــن نمى‏تواننــد آنـان را دوســت بدارنــد!

آيه با اين عبارت ادامه مى‏يابد: «... اگر (مسلمانان غير مهاجر را در موقع طلب يارى،) كمك نكنيد فتنه در روى زمين و فساد بزرگ ايجاد مى‏شود!» كه اين آيه اشاره دارد به مصلحت تشريع ولايت به آن نحوى كه تشريع فرمود.

چون به طور كلى ولايت و دوست داشتن يكديگر از امورى است كه هيچ جامعه‏اى از جوامع بشرى و مخصوصا جوامع اسلامى، كه بر اساس پيروى حق و گسترش عدالت الهى تأسيس مى‏شود، از آن خالى نيست و معلوم است كه دوستى كفار، كه دشمن چنين جامعه‏اى هستند، موجب مى‏شود افراد اجتماع با آنان خلط و آميزش پيدا كنند و اخلاق و عقايد كفار در بين آنان رخنه يابد و در نتيجه سيره و روش اسلامى كه مبنايش حق است، به وسيله سيره و روش كفر، كه اساسش باطل و پيروى هواست و در حقيقت پرستــش شيطان است، از ميــان آنان رخت بر بنــدد، هم‏چنان‏كــه در روزگــار خود مـلاحظـه كرديــم كه چنين شــد و صــدق دعـوى ايـن آيـه را به چشم خــود ديـــدم!!!

بالاخره در آيه بعدى:

 «كسانى كه بعدا ايمان آوردند و مهاجرت كردند و همپاى شما جهاد كردند،

 آن‏ها نيز از شما هستند!»

 خداوند متعال مهاجرين بعدى و آن‏هايى را كه بعد از اين ايمان مى‏آورند و با طبقه اول همراه شده و به جهاد مى‏پردازند، به آنان ملحـق فرمـوده و در مسئلـه ولايـت ايشـان را نيز شركت داده است.

##### نسخ ولايت در ارث در برادرخواندگى

خداى‏متعال با آيه:

 «وَ اُولُوا الاَرْحامِ بَعْضُهُمْ اَوْلى بِبَعْضٍ فى كِتبِ اللّهِ...!»(6/احزاب)

 ولايت ارث را در ميان ارحام و خويشاوندان تشريع مى‏كند و آن را منحصر در ارحـام مى‏نمـايد و امـا بقيـه اقسـام ولايت منحصر در ارحام نيست.

اين آيه حكم سابــق را كه عبارت بــود از ارث بردن به سبب عقد برادرى نسخ مى‏كند. قبل از اين آيه بعضى در اوايل هجرت رســول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله حكــم ارث به «اخوت» را در ميــان مسلمانــان اجــرا مى‏كردنــد و بعــد از نــزول اين آيــه موقـوف شد.(1)

1- الميزان ج: 17، ص: 231.

# دارالاسلام: تقسيمات جغرافيايى ايمان و كفر

«لا يَسْتَوِى الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنينَ غَيْرُ اُولِى الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فى سَبيلِ اللّهِ...!»

(95 تا 100/نساء)

در روزهايى كه مسلمانان گروهى به مدينه هجرت كردند و گروهى در مكه ماندند، همزمان گروه‏هايى در مدينه بودند كه با پيامبر خدا در جنگ‏ها شركت مى‏كردند و گروهى در خانه‏ها مى‏نشستند و گروه‏هايى نيز بودند كه به حال شرك مانده بودند و نهايتا با مسلمين پيمان زندگى مسالمت‏آميز بسته بودند؛ در آن روزگار شهر مدينه «دارالاسلام» بود و شهر مكه «دارالكفر» بود و كسانى كه در اين دو شهر اقامت داشتند داراى كيفيت‏هاى متفاوتى بودند و قرآن شريف در آيات فوق وضع آنان را روشن كرده تا تكليف خود را در قبال خدا و مسلمانان بدانند.

خداوند متعال در اين آيات، مؤمنين، يعنى مدعيان ايمان را، از نظر اقامت در سرزمين مؤمنين يا «دارالايمان» و سرزمين مشركين يا «دارالشرك،» به چند قسم تقسيم كرده و جزاى هر يك از اين چند دسته را به طورى كه مناسب حال آن دسته است، بيان فرموده، بدين منظور كه آنان را بيدار كند و سپس ترغيبشان فرمايد كه به «دارالايمان» هجرت كنند و آن‏جا اجتماع نمايند و مجتمع اسلامى را نيرو بخشند و متحد شوند و بر كارهاى نيك و پرهيزكارى به يكديگر كمك دهند و كلمه حق را بالا برند و پرچم توحيد را برافرازند و دين را به همگى اعلام كنند.

گــروه‏هـاى مورد خـطـاب آيـات بـه شرح زيـر بـودنـد:

**1 - مجاهدين و قاعدين:**

هر دو اين دسته كسانى هستند كه در سرزمين اسلامى «دارالاسلام» اقامت دارند. يك دسته از آن‏ها كسانى هستند كه با جان و مال در راه خدا جهاد مى‏كنند، دسته دوم كسانى هستند كه با عذر و يا بدون عذر (در جايى كه عده كافى براى جهاد آماده بود،) در منـزل‏هـا مـى‏نشستنـد و بـه جهـاد نمـى‏رفتند.

خداوند سبحان به هر يك از اين‏ها وعده خوبى داده، ولى البته از نظر درجه، مجـاهـدين را بـر قاعـديـن برتـرى بخشيـده است.

**2 - ساكنيــن شهـر كفـر:**

اين‏ دسته‏ كسانى‏ هستند كه در سرزمين شرك‏ اقامت‏ دارند و از روى ‏ظلم ‏و ستم، در راه خدا هجرت ‏نمى‏كنند. اين‏ دسته جهنمى خواهند بود!

**3 - مستضعفيــــــن:**

اين عده «مستضعفين» هستند كه در سرزمين كفر ساكنند، ولى نه از راه ظلم و ستم، بلكـه نه چـاره‏اى دارند و نه راهـى بـراى فرار مى‏دانند.

ايــن دستــه را هــم انشــاء اللّــه (اگـر خـداونــد بخواهــد!) عفــو خواهــد كـــرد.

**4 - مهاجرت ناتمام:**

اين عده كسانى هستند كه مستضعف نيستند و به منظور هجرت به طرف خدا و رسول و پناهنده شدن به سرزمين اسلام، از خانه‏هاى خود بيرون آمده‏اند، ولى مرگ بـه سـراغ ايشـان آمـده است. اجر اينان هم بر خداست!

مضمــون اين آيات، همــه وقت و همه جا، درباره مسلمانان جارى است، گرچه سبب نــزول اين آيــات اوضــاع و احوالــى بــود كه مسلميــن در عهــد پيغمبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از هنگــام هجــرت بــه مدينه تا فتــح مكــه داشتنــد.

##### آن روز دو سرزمين وجود داشت

**يكى سرزمين‏اسلام، كه عبارت ‏بود از شهرمدينه و حومه‏ آن:**

در اين‏جا يك عده مسلمان وجودداشت كه در دين خود، آزادى داشتند و يك عده هم مشركين و كسان ديگرى بودند كه به واسطه پيمان و امثال آن كارى به مسلمانان نداشتند.

**ديگـرى سـرزمين شرك، كه عبارت بود از مكه و حومه آن:**

اين‏ها بر بت‏پرستى ثابت‏قدم بودند و در امر دين، مزاحم مسلمانان بودند و آنان را به سختى شكنجه مى‏كردند و فريب مى‏دادند، كه از دينشان برگردند، ولى اين آيـات بـا ملاك كلـى كـه دارد هميشـه حاكـم بر مسلميـن است.

**بدين ترتيب كه مسلمان مؤظف است يا در جايى اقامت كند كه بتواند معالم دين را بياموزد و شعائر دين را اقامه كند و به احكام دين عمل نمايد و يا اگر در سرزمينى است كه نه علم به معارف دين و نه راهى براى عمل كردن به احكام دينى وجود دارد، بايد از آن‏جا هجرت كند، فرق نمى‏كند كه آن‏جا را «دارالاسلام» بنامند يا «دارالكفر»... زيرا امروز اسم‏ها دگرگون شده و از مسمى‏هاى خود كنار گرفته و دور شده‏اند. دين به صورت يك مطلب نژادى درآمده است. از اسلام تنها نام مانده، اعتقاد به معارف و عمل به احكام اسلام به هيچ‏وجه در اين نامگذارى مراعات نمى‏شود.**

قرآن كريم، اثر را بر حقيقت ـ و نه اسم ـ اسلام بار مى‏كند و مردم را تكليف بـه اعمـالى مى‏كنـد كه داراى روح باشـد، نه صورت اسلام!! (1)

1- الميزان ج: 9، ص: 85.

# زنان مهاجر

«يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اِذا جـاءَكُمُ الْمُؤْمِناتُ مُهاجِراتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ...!» (10 / ممتحنه)

قرآن مجيد اشاره به آن زمانى از تاريخ صدر اسلام دارد كه مسلمانان در مدينه قدرت گرفته‏اند و عده‏اى به تدريج از مكه به مدينه مى‏آيند و در بين آن‏ها زنانى نيز از همسرانشان جدا شده و به مدينه مهاجرت مى‏كنند، كه احتمال مى‏رود همه آن‏ها به قصد مسلمانى نباشد و برخى حتى مسائل خانوادگى خود را مى‏خواهند بدين وسيله حل نمايند، لذا دستوراتى در اين زمينه از طرف خداى تعالى به رسول گرامى‏اش صادر مـى‏شـود و مى‏فـرمـايد:

- « اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد!

زنانى كه به عنوان اسلام و ايمان از ديار خود هجرت كرده و به سوى شما آمدند،

خدا به صدق و كذب ايمان آن‏ها داناتر است!

شما بايد از آن‏ها تحقيق كنيد و آن‏ها را امتحان بكنيد،

اگر به ايمانشان شناختيد، آن‏ها را بپذيريد و ديگر به شوهران كافرشان بر نگردانيد،

كه هرگز اين زنان مؤمن بر آن شوهران كافر و آن شوهران كافر بر اين زنان مؤمن،

حلال نيستند! ولى مهر و نفقه‏اى را كه شوهران خرج آنان كرده‏اند، به آنان بپردازيد،

و باكى نيست كه شما با آنان نكاح كنيد، در صورتى كه مهر و اجرشان را بدهيــد،

و هرگــز متوســل بــه حفاظــت كافــران مشويــد! (يعنــى عهد ازدواج و دوستى و نظايــر آن بـا كـافـــران مـبنديـد!)»

سياق و زمينه اين آيه شريفه چنين دست مى‏دهد كه بعد از صلح حديبيه نازل شده و در عهدنامه‏هايى كه ميان رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و مردم مكه برقرار گرديده نوشته شده است

كــه اگر از اهل مكــه مردى ملحق به مسلمانــان شد، مسلمانان موظفند او را به اهل مكــه برگردانند، ولى اگر از مسلمانان مردى ملحق به اهــل مكه شــد، اهل مكه موظف نيستند او را به مسلمانان برگردانند.

و نيز از آيه شريفه چنين بر مى‏آيد كه بعضى از زنان مشركين مسلمان شده و به سوى مدينه مهاجرت كرده بودند و همسر مشركشان به دنبال آن‏ها آمده و درخواست كرده بودند كه رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله همسر آنان را برگرداند و رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در پاسخ فرموده بود كه آن‏چه در عهدنامه آمده اين است كه اگر مردى از طرفين به طرف ديگر ملحق شود بايد بر اساس قرارداد عمل شود، ولى در عهدنامه درباره زنان چيزى نيامــده اســت و بــه هميــن مــدرك رســول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله آن زن را به شوهــرش نــداد و حتــى مهريــه‏اى را كــه شوهـر به همســرش داده بــود به آن مــرد بــرگــردانيـــد.

اين‏ها مطالبى است كه از آيه شريفه استفاده مى‏شود و آيه فوق دلالت بر احكامى مناسب اين مطالب نيز دارد و همچنين آيه شريفه اين زنان را قبل از امتحان و پى بردن به ايمانشان نيز مؤمنان خوانده، از اين جهت بوده كه خود آنان تظاهر به اسلام و ايمان مى‏كردند.

ضمنا خداى تعالى مى‏فهماند كه ايمان باعث انقطاع علقه زوجيت بين زن مؤمن و مرد كافر است و همچنين به حكم آيه: « وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوافِرِ!» (10 / ممتحنه) مردان مسلمان بايد در اولين روزى كه به اسلام در مى‏آيند زنان كافر خود را رها كنند، چــه اين‏كه زنان مشـرك باشند و يا يهود و نصارى و يا مجوس! در ادامه آيه مى‏فرمايد:

ـ «و اگر از شما مهريه‏اى از همسران كافرتان نزد كفار مانده و از دست رفته باشد،

و همسرانتان به كفار پيوسته باشند،

اگر مؤمنين در جنگ به غنيمتى رسيدند،

مهريه ايــن‏گـونـه افـراد را بـه همـان مقـدارى كـه از چنگشـان رفته، به آنان بدهند!»

 (11 / ممتحنه)

##### شرايط بيعت زنان مهاجر

در آيــه 12 سوره مباركه ممتحنه، خداى تعالى شرايط و حكم بيعت زنان مؤمن را كه به سوى رســول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله هجرت مى‏كننــد، تعيين فرمــوده است. در آن، امورى را بر آنـان شـرط كـرده است كـه بعضـى مشتــرك بيـن زنــان و مــردان اســت، ماننـد:

- شرك نورزيدن، نافرمانى نكردن از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در كارهاى نيك؛ بعضى ديگر ارتباطش با زنان بيشتر است، مانند:

- احتراز جستن از سرقت و زنا و كشتن اولاد و اولاد ديگران را به شوهر نسبت دادن؛ كه اين امور هر چند به وجهى مشترك بين زن و مرد است و مردان هم مى‏توانند چنين جرايمى را مرتكب شوند و لكن ارتباط آن‏ها با زنان بيشتر است، چون زنان به حسب طبع عهده‏دار تدبير منزلند و اين زنانند كه بايد عفت دودمان و خانواده را حفظ كننــد و اين زناننــد كه نسل پـاك و فرزندان حلال‏زاده به وسيله آنان حاصل مى‏شود.

**شرط اول:**

- هيچ چيزى را شريك خدا نبايد بگيرند، نه بت، نه اوثان، نه ارباب اصنام!

اين شرطى است كه هيچ انسانى در هيچ حالى از اين شرط بى‏نياز نيست!

**شـرط دوم:**

- از شــوهــران و از غـيـرشــوهـران چــيـزى نـدزدنـد!

از سياق آيه استفاده مى‏شود كه بيشتر منظور سرقت نكردن از شوهران مـــورد عـنـايـت اسـت.

**شرط سوم و چهارم:**

- با گرفتن دوستان اجنبى و با هيچ كس ديگر زنا نكنند!

و چنين نباشد كه از راه زنا حامله شوند،

آن وقت فرزند حرام‏زاده را به شوهر خود ملحق سازند،

كه اين عمل كـذب و بهتـانى است كـه بـا دست و پاى خود مرتكب شده‏اند!

اين‏شرط غير شرط اولى است كه از زنا جلوگيرى مى‏كرد.

**شرط پنجم:**

رســـول خــــــدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را معصيــــــــت نكننـــــــــــد!

نفرموده كه خدا را معصيت نكنند، با اين‏كه معصيت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و نافرمانى نسبت به آن جناب هم منتهى به نافرمانى خداى تعالى مى‏شود و اين بدان جهت بوده كه بفهماند: آن‏چه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در مجتمع اسلامى سنت و باب مى‏كند، براى جامعه اسلامى عملى معروف و پسنديده مى‏شود و مخالفت با آن در حقيقت تخلف از سنت اجتماعى و بى‏اعتباركردن آن‏است.

از ايــن بيــان روشن مى‏شــود كه عبــارت « معصيت در معــروف،» عبــارتــى است كه هــم شامل « ترك معروف،» از قبيــل: نماز و روزه و زكــات مى‏شود و هم شــامـــل « ارتكــاب منكــر،» از قبيــل: تبــرج و عشــوه‏گــرى زنــان، كــه از رســوم جاهليــت اولــى است! (1)

1- الـميـــــــــــزان ج: 38، ص: 132.

**فصل چهارم**

**بحثى در جامعه اسلامى**

# اجتماع از نظر اسلام

«يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا...!» (200 / آل عمران)

شك نيست كه اسلام تنها دينى است كه اساس آيين خود را خيلى صريح و روشن بر پايه اجتماع قرار داده است. اسلام در هيچ شأنى از شئون خود نسبت به اجتماع بى‏اعتنـا نبوده است.

اين دين الهى، در گستره بى‏نهايت اشتغالات انسانى و دسته‏هاى مختلف جنسى و نوعى و صنفى او، كه شمارش آن‏ها از نيروى فكر انسان خارج است، با تمام كثرت فـوق‏العـاده‏اى كه دارند، دخالت نموده و براى هر يك از آن‏ها حكمى مقرر داشته است.

تمام اين احكام و مقررات را نيز در يك قالب اجتماعى بيان داشته و تا آن‏جا كه ممكن بوده، روح اجتماع را در جميع احكام و مقررات خود تنفيذ نموده است!

نخستين ندايى كه بشر را به سوى اجتماع دعوت كرده و به جامعه يك شخصيت مستقل واقعى داده، نداى آسمانى اسلام است، كه با يك سلسله آيات الهى مردم را به‏سوى سعادت حيات‏اجتماعى و پاكيزگى آن دعوت فرموده است:

ـ «اين است راه من!

 آن را پيروى كنيد!

و راه‏هاى ديگر را پيروى مكنيد،

 كه موجب تفرقه و پراكندگى شماست!» (52 / انعام)

ـ «به رشته خدا چنگ زنيد و پراكنده نشويد...

بايد جمعى از شما مردم را به خير و نيكى دعوت كنند،

 امر به معروف كنند و از منكر باز دارند،

 و اينان خود رستگارانند!

 مباشيد از آنان كه پس از ادله روشنى كه بر آنان آمد،

پراكنده شدند و راه اختلاف پيمودند!»(103تا105/آل‏عمران)

ـ «مؤمنين برادر يكديگرند،

 پس بين دو برادرتان سازش دهيد!» (100 / حجرات)

 ـ «وَ تَعــاوَنُــوا عَلَــى الْبِــرِّ وَ التَّقْــوى!

 در نيكــــى و پــرهيــزكــــارى يكديگــر را يـارى كـنيـــد!» (3 / مـائـده) (1)

1- الـميـــــــــزان ج: 7، ص: 158.

# اتحاد و سازگارى در جامعه اسلامى

«يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا...!» (200 / آل عمران)

در اين آيــه خــداى تعالـــى جامعــه اسلامى را خطــاب قــرار داده و مى‏فـرمايد:

«اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد،

 بردبارى كنيد و با هم سازش و پيوند كنيد،

 و از خدا بترسيــد، باشد كه رستگار شويد!»

صبرى كه با عبارت «صابروا» بدان سفارش شده، صبر و تحمل اجتماعى است. بديهى است كه صبر و تحمل عمومى و همگانى از نظر قدرت و نيرو و اثر بالاتر از صبر و تحمل انفرادى است. در ظرف اجتماع و همكارى‏هاى اجتماعى است كه قدرت‏هاى فردى به يكديگر پيوند خورده و نيروى عظيمى را به وجود مى‏آورد.

به كارگيرى عبارت «رابطوا» مى‏رساند كه انسان چه در حال آسايش و چه در بلا و سختى لازم است كه قدرت‏هاى معنوى خود را روى هم ريخته و كليه شئون حياتى خويش را در پرتو يك تعاون و همكارى اجتماعى به سامان برساند.

چون اين همكارى‏هاى اجتماعى به منظور نيل به سعادت واقعى دنيا و آخرت است، پس از كلمه «رابطوا» بلافاصله جمله «وَ اتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ!» آورده شده است.     بديهى است كه يك سعادت واقعى و كامل، جز در پرتو همكارى اجتماعى ميسر نيست، چه آن‏كه در غير اين صورت، اگر هم سعادتى به دست آيد، يك سعادت كامل و همـه جـانبه‏اى نخواهد بود.

اجتماعى بودن انسان، از مطالبى است كه اثبات آن، احتياج به بحث زيادى ندارد، چه آن‏كه خاصه «اجتماعى بودن» از فطريات هر فرد است. تاريخ و همچنين آثار باستانى كه از قرون و اعصار گذشته حكايت مى‏كند، چنين نشان مى‏دهد كه انسان هميشه در جامعه و به طور دسته جمعى زندگى مى‏كرده است.

قرآن در بسيارى از آيات خود، با بهترين طرزى از اين موضوع خبر داده است. در آيه 13 سوره‏حجرات فرموده:

- «اى مردم، شما را از مرد و زن آفريديم،

و دسته دسته و قبيله قبيله قرار داديم،

تا يكـديگـر را بشنـاسيـد!»

در جـاى ديگـر مـى‏فرمـايد:

- «ما خود روزى آن‏ها را در زندگى دنيا تقسيـم كرديم،

و دسته‏اى را بر دسته ديگر به مراتبى برترى داديم،

تا گروهى گروهى را مسخـر خدمت خود سازند!» (32 / زخـرف)

- «او كسى است كه بشر را از آب ساخت،

و خويشى و پيوند ازدواج را بين آن‏ها برقرار نمود!» (54 / فرقان) (1)

1- الـميـــــــزان ج: 7، ص: 154.

# رابطه فرد و اجتماع در اسلام

«يــا اَيُّهَــا الَّذيـنَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا...!» (200 / آل عمران)

اسلام در تربيت افراد نوع انسان و راهنمايى او به سوى سعادت حقيقى، رابطه واقعى اى را كه بين فرد و اجتماع وجود دارد، در نظر گرفته است.

خــداى‏تـعـالـى مـى‏فـرمـايـد:

- « او كســــى اســت كــه بشــر را از آب آفــريــد،

 پـــس ايــن آفرينـــش را در پيـــونــد خــويشــى و ازدواج قـــرار داد!» (54 / فـــرقـــــان)

- « اى‏مردم! شما را ازيك مرد و زن آفريديم!» (13/حجرات)

- « بَعْـضُـكُـــمْ مِــــنْ بَـعْــــــضٍ!» (195 / آل‏عمـــــران)

رابطه حقيقى‏اى كه بين فرد و اجتماع برقرار است، موجب اين مى‏شود كه خواص و آثار فرد در اجتماع نيز پديد آيد و به همان نسبت كه افراد از نيروها و خواص و آثار وجــودى خويش جامعه را بهره‏مند مى‏سازند، اين حالات يك موجوديت اجتماعى نيز پيدا مى‏نمايند.

و لذا مى‏بينيم: قرآن براى «ملت،» وجود، اصل، كتاب، شعور، فهم، عمل، طاعت و معصيت اعتبــار فرمــوده و مى‏گويد:

ـ «براى هر ملت، اجل و دوره‏اى است كه وقتى به پايان رسد،

 نه لحظه‏اى عقب افتند و نه لحظـه‏اى پـيشى گيـرند!» (34 / اعراف)

- «و هر امتى به ســوى كتاب خود خوانــده مى‏شـــود.» (28 / جاثيه)

- «عمــل هر امتــى را در نظــرش زينــت داديـــــم.» (108 / انعام)

- «دستــه‏اى از آن‏ها ملتــــى ميـانـــه‏رو هـستنـــــد.» (66 / مائده)

- «ملتى قائم و برپا، كه آيات خدا را تلاوت كنند.» (113 / آل‏عمران)

- «هر ملتى مى‏كوشيد تا پيغمبر خود را بگيرند،

و در راه باطل خود با او جدال ورزند، تا حق‏را پايمال سازند،

ولى ما آنان را گرفتيم، چگونه بود عقاب!!»(5 / غافر)

- « براى هر ملتى رسولى است و وقتى كه آن رسول بيامد،

حكم به عدل مى‏شود و كسى ستم نمى‏شود!» (47 / يونس)

با توجه به اين حقيقت است كه مى‏بينيم، همان طور كه قرآن به داستان‏هاى اشخاص اهميـت داده، بـيش از آن بـه تاريـخ ملـت‏ها اهميت داده است. و اين در آن هنگام بوده است كه بشر تاريخى جز ذكر حالات اشخاصى از قبيل پادشاهان و بزرگان، نداشته است.

تاريخ‏نويسان تا بعد از نزول قرآن هيچ توجهى به تاريخ ملت‏ها و اجتماعات نداشته‏اند و اين بعد از نزول قرآن بوده كه بعضى از مورخين، از قبيل مسعودى و ابن خلـدون، كـم و بيش تـوجهى به تـاريخ ملت‏هـا نموده و بـه ذكـر حوادث آن پرداخته‏اند.

اين همين‏طور ادامه داشت، تا اين‏كه در همين اواخر به طور كلى تحول در تاريخ به وجود آمد و تاريخ اشخاص به تاريخ ملت‏ها تبديل گشت.

خلاصه همان‏طور كه اشاره كرديم، اين رابطه حقيقى كه بين فرد و اجتماع موجود است، موجب يك سلسله قوا و خواص اجتماعى مى‏گردد، كه از هر جهت، بر قوا و خواص فردى برترى داشته و در صورت تعارض بر آن غالب شده و مقـهـورش مى‏سـازد.

اسلام بيش از همه اديان و ملل به اجتماع اهميت داده است. اسلام مهمترين دستورات دينى‏خود را، از قبيل حج و نماز و جهاد و انفاق و بالاخره هرگونه تقواى دينى را، براساس جامعه‏ بنيان‏گذاشته ‏است.(1)

1- الـميــــــــــــــزان ج: 7، ص: 162.

# ضامن اجرائى احكام اجتماعى اسلام

«يــا اَيُّهَــا الَّذيـنَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا...!» (200 / آل عمران)

ضامن اجرائى احكام اجتماعى اسلام، علاوه بر سازمان حكومتى اسلام، كه موظف به حفظ شعائر عمومى دين و حدود آن‏هاست و علاوه بر فريضه دعوت به خير و امر به معروف و نهى از منكر، كه بر تمام افراد مسلمين واجب است، اين است كه: قرآن هدف عالى اجتماع اسلامى را سعادت حقيقى و قرب و منزلت پيدا كردن نزد خدا، قرار داده است. بديهى است هر اجتماعى، ناچار، داراى يك هدف و غرض مشترك است و اين است غرض و هدف مشترك اجتماع اسلامى از نظر قانونگزار آن!

ميــل وصول به هدف مقدس فوق‏الذكر، خود يك ضامن اجرائى بزرگ و يك مـراقـب جدى باطنى براى حفظ و اجراى احكام اسلام است.

علاوه بر جهات ظاهرى، حتى تمام زواياى نيمه روشن باطن انسان، براى پليس باطنى روشن و نمودار است، اگرچه احيانا اين دو نيروى بزرگ (پليس باطن - و دعوت به خير) بر رهبران كنونى اجتماعى بشر مخفى مانده است و بدان اهتمام نشان نمى‏دهند.

اسلام در راه اجراى قوانين خويش، از نيروى اين پليس باطن، حداكثر استفاده را نمــوده است. به همين جهت است كه مى‏گوييم روش اسلام در اهتمام به اجتماع بر سـاير روش‏هـا برتـرى دارد! (1)

1- الـميـــــــــزان ج: 7، ص: 164.

# دوام روش‏هاى اجتماعى اسلام

«يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا...!» (200 / آل عمران)

گفته شده: « اگر روش اسلام در پى‏ريزى يك اجتماع صالح، حتى از اجتماعاتى كه به وسيله ملت‏هاى متمدن پى‏ريزى شده، متقن‏تر و اساسى‏تر است، پس چرا اجتماعى كه اسلام پى‏ريزى كرد، جز در مدت بسيار كوتاهى دوام نياورد و نتوانست خود را حفظ كند، تا چه رسد به اين‏كه جامعه‏هاى قيصر و كسرى را متحول سازد، بلكه در مدت اندكى يك امپراطورى جديد به دنبال حكومت اسلامى به وجود آمد، كه به مراتب از قبلش شنيع‏تر بود و فجايعش روى گذشته را سفيد كرد. اين درست بر خلاف تمدن غرب است، كه توانسته در امتداد زمان جلو آمده و موجوديت خود را حفظ كند و همين دليل بر اين است كه تمدن غرب مترقى‏تر و روش اجتماعى آن از نظر اساس محكم‏تر است. آنان روش اجتماعى و قوانين موضوعه خود را مبتنى بر اراده و تمايلات ملت نموده‏اند و چون اتفاق كلمه يك ملت عادتا محال است، ملاك عمل را اراده اكثريت قرار داده‏اند. اما فرضيه دين در دنياى امروز يك فرضيه صد در صد ايده‏آلى است كه هيچ‏گاه از مرحله تئورى خارج نشده و نمى‏توان پى و اساس يك اجتماع را مبتنى بر آن نمود...؟!»

در پاسخ بايد گفت:

اين‏كه گفته‏اند - روش اجتماعى اسلام در دنياى امروز غير قابل اجراست و تنها سيستم اجتماعى تمدن عصر كنونى است كه در شرايط موجود قابل براى اجرا مى‏باشد، به اين معنى كه شرايط حاضر جهان هيچ‏گونه سازش و تناسبى با احكام دين اسلام ندارد - مطلبى است مسلم! ولى نتيجه‏اى كه گرفته‏اند از آن به دست نمى‏آيد، زيرا جمعى روش‏هايى كه تاكنون بر جوامع حكومت كرده‏اند، روش‏هاى ازلى نبوده‏اند، بلكه همه آن‏ها در زمانى كه شرايط و اوضاع عمومى جهان آماده گسترش و بسطشان نبوده است، قدم به عرصه وجود گذاشته و با عوامل مخالف و روش‏هاى كهنه‏اى كه با سرشت افراد آميخته شده بود به مبارزه برخاسته‏اند و چه بسا كه در آغاز امر در اين مبارزه شكست خورده و عقب‏نشينى كرده‏اند ولى باز براى دومين بار و سومين بار مبارزه را از سر گرفته‏اند تا اين‏كه سرانجام پيروزى را به دست آورده‏اند و جاى خود را در اجتماعات بشر باز نموده و حكومت خود را مستقر كرده‏اند و يا آن‏كه در اثر مساعد نبودن عوامل و شرايط به طور كلى منقرض شده و از بين رفته‏اند.

تاريخ نشان مى‏دهد كه تمام روش‏هاى دينى و يا دنيوى، حتى روش دموكراسى و نظـام اشتـراكى نيـز ايــن جـريــان مبـارزه و پيـروزى و شـكست را طــى نموده‏انــد.

(خواننده گرامى توجه دارد كه اين مقالات، سال‏ها قبل از فروپاشى نظام اشتـراكـى كمـونيستـى در جهـان معـاصـر، نـوشتـه شـده است.)

اشاره به همين معنى است آيه شريفه قرآن كريم كه مى‏فرمايد:

 ـ «قَدْ خَلَــتْ مِنْ قَبْلِكُـمْ سُنَنٌ فَسيـرُوا فِى الاْرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبينَ!

 ـ قبــل از شمــا ملت‏هايــى بوده‏اند كه منقــرض شده و از بيــن رفته‏اند،

 در زميــن گردش كنيــد و ببينيــد كه چگونه بــوده عاقبت كار آنــان كه آيــات الهى را تكذيــب كرده‏اند!!» (137 / آل‏عمران)

اين آيه مى‏فرمايــد: روش‏هايــى كه همراه تكذيــب آيات الهــى است داراى سرانجــام نيــك نمى‏باشند!

بنابراين، اگر يك نظام اجتماعى با شرايط و اوضاع موجود زمانى منطبق نباشد، اين عدم انطباق دليل بر بطلان آن نمى‏باشد! بلكه اين خود يك ناموس طبيعى است، به اين معنى كه لازم است يك سلسله روش‏ها و سنت‏هاى غير قابل انطباق با محيط به وجود آيد، تا در اثر فعل و انفعال و تنازع عوامل مختلف و متضاد، راه براى يك سلسله پديده‏هاى تازه اجتماعى باز شود!

اسلام هم از اين قاعده عمومى مستثنى نبوده و از نظر طبيعى و اجتماعى مانند ساير نظام‏هاست، بنابراين، وضع اسلام در پيروزى و شكست و تكيه بر عوامل و شرايط عينا مانند ساير مرام‏هاست و وضعيت اسلام و دين در عصر حاضر (كه بر بيش از يك ميليارد نفر از افراد بشر حكومت كرده و در قلب آن‏ها ريشه دوانيده است،) ضعيــف‏تـــر از زمــان دعــوت حضـــرت نــوح و ابراهيــم و محمــد صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نيســـت!!

و ما مى‏دانيم كه اين رهبران آسمانى، يكه و تنها دعوت خود را، در محيطى كه جز فساد حاكمى بر آن نبوده است، شروع كرده و به تبليغ مرام خود پرداخته‏اند. مرام آن‏ها كم‏كم بسط و توسعه پيدا نموده و در جان و سرشت مردم جاى گرفته و روح زندگى و به هـم پيـوستگى پيدا نموده است، تا اين‏كه در امتداد زمـان تا به امروز جلو آمده است!

پيغمبر گرامى اسلام نيز، در موقعى كه، جز يك مرد و يك زن حامى و پشتيبان نداشت، برنامه تبليغاتى خود را شروع كرد، تا اين‏كه مردم كم‏كم و يكى پس از ديگرى به آنان ملحق شدند. آن ايامى بسيار دشوار بود، تا اين‏كه خداى متعال يارى كرد و آن عده به صورت اجتماع شايسته‏اى، كه صلاحيت و پرهيزكارى بر آن حاكم بود، متشكل شدند و تا مدتى هم كه خيلى دراز نبود، بر همين حال باقى ماندند، ولى بعد از رحلت رسول اللّه صلى‏الله‏عليه‏و‏آله ، اين اجتماع صالح، از مسير اصلى خود منحرف شد و فتنه‏هايى پديد آمد!

ولى هميــن جامعه صالح، با محدوديتى كه داشت، توانست در كمتر از نيم ‏قرن دايــره حكومت خــود را تا شرق و غــرب جهان گستــرش دهد و يك تحــول واقعى كـه هنــوز آثـار بـــا اهميــت آن را مــى‏بينيــم و خواهيــم ديـــد، در تاريــخ بشريت به وجـــود آورد!

- ( خواننده عزيز را توجه مى‏دهيم به اين واقعيت عجيب كه اين مطالب را علامه بزرگوار زمانى در الميزان نگاشته كه نه جامعه اسلامى ايران انقلاب عظيم خود را راه انداخته و نه حكومت ‏اسلامى آن با شايستگى تمام برقرار گشته و نه جامعه مردمسالار دينى آن در بين جوامع امروزى سر برافراشته است.

از طرف ديگر هم هنوز حكومت كمونيستى شوروى از هم نپاشيده و حتى چنين تحولاتى به فكر كسى هم نمى‏رسيده است و اين دليل بر درك عميق آن مرحوم از شايستگى روش اجتماعى اسلام و بيان اين چنينى آن است، كه مورد اعجاب هر دانشمندى است!)

##### تأثير روش‏هاى اجتماعى اسلام بر جامعه انسانى

بحث‏هــاى اجتماعــى‏اى كه در خصــوص تاريخ نظــرى انجام مى‏گيــرد، مى‏توانــد اين مطلــب را آشكار ســازد كه تحــول عصر حاضــر صرفــا مولــود طلــوع اسلام و روش خــاص آن بـوده است.

تنها عصبيت دينى و يا جهات سياسى است كه بيشتر فضلاى اروپايى را از اقرار به اين حقيقت بازداشته است و آنان از تذكر تأثير عظيم اسلام در جامعه انسانى، طفره رفته‏اند، وگرنه ممكن نيست يك بحث كننده مطلع و باانصاف، نهضت تمدن جديد را يك نهضت مسيحى بداند و چنين معتقد باشد كه اين تحول تحت پرچم مسيح و به رهبرى او انجام گرفته است، در صورتى كه مسيح عليه‏السلام خود به اين معنى تصريح كرده كه آن‏چه در نظر من مهم است، روح است نه جسم!! و اصولاً دين مسيح در برنامه كار خود هيچ‏گونه توجهى به امر حكومت نداشته است.

و اين اسلام است كه مردم را به اجتماع و همكارى دعوت نموده و در هر شأن فردى و اجتماعى بـدون اسـتثناء دخـالت كرده است!

با اين ترتيب، آيا ناديده گرفتن اين امتيازات، از طرف علماى غرب، جز به اين منظور بوده كه، از روى ظلم و دشمنى نورانيت اسلام را خاموش ساخته و آتشى را كه در دل‏ها برافروخته، فرو نشانند!؟ آيا جز براى اين است كه سرانجام اسلام را به نام يك مــرام نژادى، كه اثــرى جز ايجاد يك مليت و گروه تازه‏اى، نداشته است، معرفى كنند؟!!

ابراز صلاحيت اسلام براى رهبرى جامعه بشرى اسلام صلاحيت خود را در رهبرى بشر به سوى سعادت و يك زندگى پاكيزه به ثبوت رسانيده است. روشى كه داراى چنين صلاحيتى است، نمى‏توان آن را يك فـرضيـه غيـرقابـل انطبـاق بر زنـدگى انسـان‏ها نـاميد و اين روش با تـوجه به اين‏كه هدفش تضمين سعادت حقيقى انسان است، هرگز نااميد از عهده‏دار شدن سـرپرستى امـور دنيـوى مـردم، نمـى‏باشـد! (1)

1- الميزان ج: 7، ص: 165.

# اختلاف شعارهاى اجتماعى اسلام با غرب

«يا اَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا...!» (200 / آل عمران)

شعار اجتماع اسلامى: پيروى كردن حق در فكر و عمل است. شعار اجتماع متمدن عصر حاضر: **پيروى كردن از اراده اكثريت است**.

اختلاف در شعار، موجب اختلاف در هدف نهايى اجتماع نيز خواهد بود. بنابراين، هدف اجتماع اسلامى، سعادت حقيقى مبتنى بر عقل است. بدين معنى كه مى‏كوشد: انسان، تعادلى در مقتضيات غرايز و نيروهاى خود برقرار كرده، تا آن اندازه، در اقناع غرايز قدم بردارد كه او را از عبادت، كه وسيله عرفان حق است، باز ندارد. بلكه پرداختن به جسم خود براى وصول به آن مقصد باشد و در پرتو اين تعادل، كه موجب سعـادت قـواى انسانى است، سعادت انسان نيز تأمين شده است.

بايد دانست كه راحتى و آسايش بزرگ هم همين است، گو اين‏كه ما به سبب مختل شدن تربيت اسلامى، آن طور كه بايد، اين معنى را درك نكرده‏ايم!

اسلام براى وصول به هدف نهايى‏اى كه براى جامعه خود در نظر گرفته، در تمام قوانين خود، لحاظ جانب عقل را نموده است، آن چنان عقلى كه، پيروى از حق، در سرشت آن نهفته است.

اسلام از هرچه موجب فساد عقل گردد، شديدا جلوگيرى فرموده و ضمانت اجـرايى كليه اعمـال و اخـلاق و معارف اصلى را به عهده خود اجتماع قرار داده است. اين اضافه بر آن وظايفى است كه حكومت در اجراى حدود و تدبير امور سياسى و نظاير آن، دارد.

بديهى است اين روش، در هر صورت، با طبع عامه مردم سازگار نيست و اين مردم دارا و نادار هستند كه در اثر فرو رفتن در هوس‏ها و آرزوهاى خود به مبارزه با اين روش بر مى‏خيزند، چه آن‏كه اين روش آزادى آن‏ها را در بهره‏مند شدن از لذت‏ها و شهوترانى‏هـا و درندگى‏ها، سلب مى‏نمايد.

برطرف كردن اين حالت ممكن نيست مگر بعد از آن‏كه به موازات ساير تلاش‏هايى كه جامعه با يك اراده قاطع و پيگير، در راه رفع نيازمندى‏هاى خود مى‏كند، تلاشى هم در راه نشر دعوت اسلامى و تربيت صحيح آن انجام دهد و با اين ترتيب، زمينه توسعه روش عالى اسلام را در جامعه مهيا سازد!

##### هدف جامعه متمدن امروز

**هدف جامعه متمدن امروز بهره‏بردارى از شئون مادى است**. بديهى است كه اين هدف، يك زندگى احساساتى را به دنبال دارد و در اين زندگى است كه انسان هميشه به دنبال تمايلات خود قدم بر مى‏دارد، خواه موافق با حق و منطبق با موازين عقل باشد يا نه! و خلاصه در جايى پيروى از عقل مى‏كند كه مخالف با هدف و غرض مادى او نباشد و به همين جهت است كه مبناى وضع قوانين در دنياى امروز اراده و تمايلات اكثريت است.

در يك چنين اجتماعى، ضمانت اجرا، تنها براى همان مواد قانونى است كه مربوط به اعمال مردم است، اما اخلاق و معارف اصلى فاقد ضمانت اجرائى بوده و مردم در اين شئون، از آزادى كامل برخوردار خواهند بود. البته در صورتيكه اين آزادى مزاحم سير و اجراى قانون باشد، محدود شده و هرگونه عملى كه مزاحمتى با قانون داشته باشد، ممنوع مى‏گردد. لازمه يك چنين زندگى، اين است كه مردم با هواهاى نفسانى و رذايل اخلاقى، خو گرفته و بسيارى از مطالب را، كه دين تقبيح نموده، پسنديده بشمارند و به نام آزادى قانون، با هرگونه فضيلت اخلاقى و معارف عالى انسانيت بازى كنند.

لازمه اين جريان اين است كه، زندگى عقلى مبدل به يك زندگانى احساس و عاطفى شود و امورى را كه عقل فسق و فجور مى‏داند، به فتواى اميال و احساسات آدمى، تقوى خوانده شده و نام جوانمردى و خوش‏روئى و خلق نيك به خود گيرند، مانند بسيارى از امورى كه امروزه در اروپا بين مردان و زنان شوهردار و دختران و بين زنان و سگ‏ها و بين مردان و اولاد محارمشان، جريان دارد و يا مانند شب‏نشينى‏ها و مجالس رقص و امور ديگرى كه يك انسان متدين به آداب دينى، حتى از ذكر نام آن‏ها خوددارى مى‏كند و چــه بسا كه آداب و رسوم دين، در نظر اين قبيل مردم مسخره و خنده‏آور باشد، همان طور كه آداب و رسوم آن‏ها نيز در نظر مردان دين عجب و مضحكه است.

ايــن‏هــا همــه در اثــر اختلافــى اســت كــه در طرز تفكــر و نحــوه ادراك ايــن دو دستــه مــوجــود اســت و ايــن اختـلاف خـود نتيجه اختــلاف روش آن‏هاســـت.

##### علت سازگار بودن تمدن غرب با ذائقه مردم

تأمل در اختلاف اين دو روش، علت سازگار بودن تمدن غرب را با ذائقه روحى مردم، روشن مى‏سازد و نيز روشن مى‏شود كه چرا روشى را كه دين براى اجتماع تعيين كرده، موافق با طبع عامه مردم نيست و اين موافق بودن با مذاق عمومى مردم، تنها مخصوص به روش غرب نيست، تا اين‏كه اثبات مزيتى بر آن باشد، بلكه جميع روش‏هايى كه از اعصار باستانى تاكنون در ميان بشر معمول شده، چه روش‏هاى قبل از تمــدن و چه بعــد از آن، اين خصوصيــت را داشتــه و دارند، كه هميشــه مردم آن‏ها را در بـدو امـر بر روش‏هـاى دينـى، كـه آنـان را به ســوى حــق، دعوت مى‏كرده، ترجيـــح مى‏دادند.

اين از جهت خضوعى است كه اصولاً بشر در مقابل بت‏پرستى مادى دارد و اگر خوب تأمل بكنيم متوجه خواهيم شد كه تمدن كنونى نيز، مخلوطى از همان بت‏پرستى باستانى است، كه رنگ اجتماعى به خود گرفته و از حالت بسيطى به يك مرحله دقيق فنى، در آمده است.

روش اسلام، كه پيروى از حق را به جاى سازش با تمايلات مردم، ارائه مى‏دهد، ريشه در آيات قرآنى دارد**، آن‏جا كه خداى تعالى مى‏فرمايد:**

ـ «اوسـت كه رســول خــود را با ديـن حق و به منظور هدايت مردم فرستاد!»

(34 / توبه)

ـ «و خـــدا بـــه حـــق حكـــــم مى‏كنـد!» (20 / مؤمن)

در تــوصــيــــف مــؤمـنـيـــــن مـى‏فـرمــايــــــد:

- «آن‏ها بـه حق توصيه و سفـارش مى‏كنند!» (3 / عصر)

و در آيــــه 78 ســـوره زخــــرف مـــى‏فــرمــايــد:

- «ما حق را براى شما آورديم ولى بيشتر شما از حق كراهت داريد!»

در اين آيه اعتراف كرده به اين‏كه حق سازشى با تمايلات اكثريت و هوس‏هاى ايشان ندارد و سپس لزوم موافقت با اكثريت و هواهاى آن‏ها را به نام اين‏كه، موجب فساد است، رد نموده و مى‏فرمايد:

ـ «بلكه با دين حق به سوى آنان آمده و بيشتر آنان از حق كراهت دارند!

اگر حق تابع هوس‏هاى آنان مى‏شد،

آسمان و زمين و هر چه در آن‏هاست فاسد مى‏گشت!

بلكه آنان را اندرز داديم،

ولى آنان اعراض نموده و روگردان شدند!» (70 و 71 / مؤمنون)

و مــا مى‏بينيم كه جريان حــوادث و روزافــزون شدن حجــم فســاد، مفــاد اين آيه را تصديق مى‏كنــد. و باز خـداونـد تعـالــى و تـبارك مى‏فرمايد:

ـ «بعــد از حــق، جـز گمــراهـى نيســت!

 پس بــه كجــا مى‏رويـــد؟» (32 / يونـــس)

##### نقدى بر روش پيروى از اكثريت در اداره جامعه

اين‏كه مى‏گويند: روش پيروى از اكثريت، يكى از قوانين قطعى طبيعت است، سخنى اســت درست و شكى نيســت كه بروز آثار در طبيعــت به طور غالب است، نه به طور دائم! چيزى كه هست، آن‏كه اين مطلب نمى‏تواند لــزوم پيروى حق را ابطال نموده و به مبــارزه با آن برخيــزد، چه آن‏كــه خــود ايــن نامــوس طبيعى نيز، از مصاديق حــق است و چگونــه ممكن اســت چيزى كه خود مصداق حق است، حق را ابطال كند!؟

آراء و عقايد و نظرات اكثريت، در مقابل اقليت را نمى‏توان هميشه حق دانست. اگر آن آراء مطابق با واقع خارج بود حق است و اگر مطابق با واقع عينى نبود، حق نيست و در اين صورت سزاوار نيست كه انسان در مقابل آن خاضع شود و حتما هم خاضع نخواهد شد.

بديهى است كه اگر انسان خود واقع را بفهمد هرگز در مقابل نظر اكثريتى كه برخلاف واقع مى‏باشد، تسليم نمى‏شود و اگر هم ظاهرا تسليم شود، اين يك تسليم واقعى نيست، بلكه به واسطه ترس يا حيا و يا جهات ديگر است كه تسليم مى‏گردد، پس اين تسليم نه به آن جهت است كه اصولاً نظر اكثريت حق و ذاتا واجب‏الاتباع است!      بهترين بيانى كه اين معنى را افاده كرده و مى‏گويد كه نظر اكثريت هميشه حق و واجب‏الاتباع نيست اين آيه شريفه قرآن كريم است كه مى‏فرمايد:

     - «بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ اَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كارِهُونَ!

 بلكه با دين حق به سوى آن‏ها آمد،

 ولى بيشتر آن‏ها از حق كراهت دارند!» (70 / مؤمنون)

و به اين ترتيب روشن شد كه پيروى از نظر و فكر اكثريت، به نام اين‏كه - اين يك سنـت و ناموس طبيعى است - امرى فاسد است! (1)

1- الميزان ج: 7، ص: 170.

##### تفرق در امت اسلامى

«وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللّهِ جَميعا وَ لا تَفَرَّقُوا...!» (103 / آل عمران)

از «مشهورات» روايات نيز در اين‏كه چگونه امت اسلامى فرقه فرقه خواهد شد و از راه و روش رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و سفارش «ثقلين» دور خواهد افتاد، روايت زير است كه در اكثر كتاب‏هاى حديث و روايت نقل شده است، كه اميرالمؤمنين على عليه‏السلام گفت:

- «از رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله شنيدم كه فرمود:

 پيروان موسى بعد از او هفتاد و يك فرقه شدند،

 يك دسته از آنان اهل نجاتند،

 هفتاد فرقه ديگر اهل آتشند!

 پيروان عيسى نيز بعد از او هفتاد دو فرقه شدند، كه يك دسته از آنان اهل نجاتند و هفتاد و يك فرقه ديگر اهل آتشند!

به زودى امت من هم بعد از خودم هفتاد و سه فرقه خواهند شد، كه يك فرقه آن‏ها اهل نجاتند و هفتاد و دو فرقه اهل آتش خواهند بود!»

(نقل از امام صادق عليه‏السلام از طريق سليمان‏بن مهران)

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود:

ـ «روز قيامت جماعتى از اصحابم، يا گفت جماعتى از امتم،

به من وارد مى‏شوند در حالى كه از ورودشان به حوض كوثر مانع مى‏شوند،

گويم: پروردگارا، اينان اصحاب من هستند!؟

فرمايد: ندانى پس از تو چه كردند؟

آنان به روش جاهليت خود برگشتند،

لذا از ورودشان به حوض كوثر مانع شدند!»

روايات نامبرده و آن‏چه در زير نقل مى‏شود، با كثرت و تفاوتى كه دارند، تماما آن‏چه را كه در آينده اتفاق افتاد و همچنين فتنه‏ها و حوادثى كه پس از رسول اكـرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله پيـش آمـد آن را تصـديق كرد!

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود:

- «شما عينا روش و سنت‏هاى امت‏هاى قبلى (يهود و نصارى) را پيش مى‏گيريد،

 و از طريقه آنان حتى يك وجب منحرف نمى‏شويد،

 حتى اگر آنان داخل سوراخ سوسمارى شده باشند، شما هم داخل مى‏شويد...

 شما دستگيره‏هاى اسلام را يك يك خواهيد شكست!

اول چيـزى كه از آن‏ها مى‏شكنيـد "امانت" و آخرش "نماز" است!»

(نقل از تفسير قمى و ساير كتب و صحاح)

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود:

- «كسى كه اندازه يك وجب از جماعت جدا شود،

 حلقه اسلام را از گردن خود بيرون آورده، مگر آن‏كه بر گردد!

 كسى هم كه بميرد و مطيع امام و پيشواى جماعت نباشد،

 مردنش مردن جاهليت خواهد بود!»

(نقل از صحيح حاكم از ابن عمر)

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود:

- «كسى كه بميرد و امام و پيشواى زمان خود را نشناسد،

 مردنش چون مـردن زمـان جاهليت است!»

ايــن حديث از روايــات مشهـــور شيعه و سنى است.(1)

1- الـميــــزان ج: 6، ص: 283.